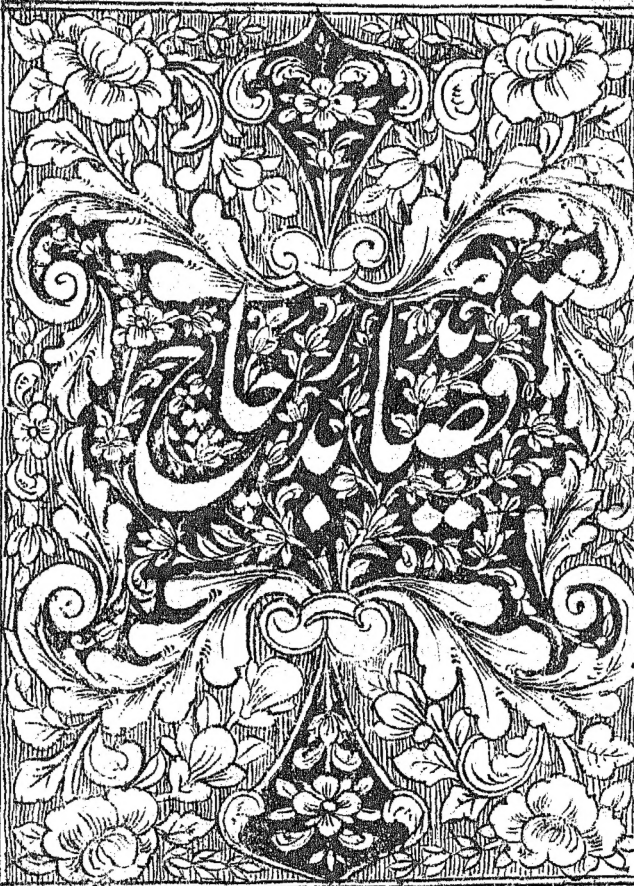


لای بنی معانی علمای شون بنی

حاصل دریای فصاحت برآمده کان بلاغت منسلک به جادو و طرازی



بدردین چاپی خواص بحر توحید شنای کیم بحر دقایق شناس خوشی خان اساس

در طبع منشی کشف طبع جلالی و انقیاد

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او
 طوطی پران گروون در پیش رخسار
 آنکه روزگار چو آب است در فضا می دروگون
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی
 سایه اش فی سالیحت آفتاب به شگاف
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود
 او شهنشاه شریعت بود و منشورش کتاب
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی
 بوالجای ظل حق سلطان محمد که جمال
 آن خضر علم و سکنه رملک بهرام طاهر
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست
 آنکه چو از عدلش سپهر افتاد از بازوی تیر
 تا درین نیلی طوس شب چای را
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است

بسته مثل عنجب و بادام عین صبر است
 مرغ آهوی با دوه سینه شیر ز مست
 و انجم جمع آتش سحر غفای رین شهبست
 حاجب دار الجلال حاصل و پیغمبر است
 عالم و اوم ز نور اول او نور است
 آنکه خاک مقدسش فرق شایان مهر است
 آنکه امت اشاعت خواهد و فرشت است
 زان نگینش راز بر جد و نسب نام است
 باد بیامیت که چون بولست او است
 این مان قایم مقام او امام الکبر است
 آنکه آل دوده عباس امیر و فرست
 آنکه مرتخت خلافت را جانش یور است
 پاوشاه شرق و غرب حاکم بحر و بر است
 دود شمع بزم او شمع و واق ایمن است
 که شرف نعل سمنش به بزنج و قصر است
 در سریش تا سحر از خاک و بان در است
 با تو گویم است اینی که دل را با و بست
 و زده حد کش که زان قص بکام است
 تیر از شمشیر ام اندر کمان تاب اور است
 شاخ جانش شایان گرس زین پر است
 تا کمال پدر از اقبال شاه خاور است

قصاید بر جلال
 در بهارش گلزاران را بنیستان جمال
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او
 طوطی پران گروون در پیش رخسار
 آنکه روزگار چو آب است در فضا می دروگون
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی
 سایه اش فی سالیحت آفتاب به شگاف
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود
 او شهنشاه شریعت بود و منشورش کتاب
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی
 بوالجای ظل حق سلطان محمد که جمال
 آن خضر علم و سکنه رملک بهرام طاهر
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست
 آنکه چو از عدلش سپهر افتاد از بازوی تیر
 تا درین نیلی طوس شب چای را
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است

در بهارش گلزاران را بنیستان جمال
 سبز و زار آسمان را در پناه عدل او
 طوطی پران گروون در پیش رخسار
 آنکه روزگار چو آب است در فضا می دروگون
 آن منزله زاول و حرمه در بدو وجود
 پیشوای انبیا خوشید روی و اضحی
 سایه اش فی سالیحت آفتاب به شگاف
 پیش از اوم خاتم پیغمبری در دست داشت
 هر سری که خاک پایش آبروی بخود
 او شهنشاه شریعت بود و منشورش کتاب
 شاه دین احمد ابو العباس امیر المومنین
 آفتاب شریع و ولایت آسمان ملک دین
 آنکه از جان بیت توان او بر دل شوی
 بوالجای ظل حق سلطان محمد که جمال
 آن خضر علم و سکنه رملک بهرام طاهر
 آنکه هر شب جو عین باکیسوان عنبرین
 شب بهانه هست کی ماه هم افسانه است
 زهره جادرسیمه که دو قمر را در شکست
 آنکه چو از عدلش سپهر افتاد از بازوی تیر
 تا درین نیلی طوس شب چای را
 تا کمال چرخ کیش تیر را مستقبل است

آن خال بلا نیست سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اعی و دست کمن
 کان به دو هفته است که با پنج بلاست
 در میگذرد رو که یکی قطره ز جامش
 و ز غنچه اطریقه او چرخ زند رقص
 و از بر بدوی گنجارش بسر کو
 در مجلس خسرو نه هانا که کسی را
 چون پدر در مان کامل اندر ره انشا
 برگزیده یک رابد و دو چار و یک کن

در عالم ایمان تو صد نور و رویت
 آن دم که تراد و قدح فی لطف است
 بر خط و آجانب پر وین گذشت
 گر عرش خور و تابا بد بخیر افت
 رقصی که کلاه ریش ز فرق سست
 و امن شد آید ز میانش کمر افت
 زین قطعه شیرین هوسی بر سکه افت
 در بحر سخن گریه ازین در تیر افت
 کز نه نو دیش جانب و چل گذر افت

آن خال بلا نیست سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اعی و دست کمن
 کان به دو هفته است که با پنج بلاست
 در میگذرد رو که یکی قطره ز جامش
 و ز غنچه اطریقه او چرخ زند رقص
 و از بر بدوی گنجارش بسر کو
 در مجلس خسرو نه هانا که کسی را
 چون پدر در مان کامل اندر ره انشا
 برگزیده یک رابد و دو چار و یک کن

قصیده در بحر پنج سخن اخرب مفعول مفاعیلن مفعول مفعیلن

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

ای یاد تو فرخ روح دی نام تو جان جان
 سیرت و صالت را هرگز نبود جوی
 بیدای جلال را هرگز نبود جوی
 در بحر غمت خواص لالای و چشم است
 و شبنم مر از عرش این ناله می آمد
 بر خوان کسان ناکی ناخوانده وی چون خور
 و زلف بتان گم شو آشفته که میدارند
 بر خویش پیچ از غم چار و شان کان خط
 زان پسته مرجان و سن لب خشک شو کا
 چون تلخی عمر تو زان پسته شیر نیست
 آن چشم در آن ابرو زانست که تاب نیست

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

شمس
 قصبه بامکرم
 از سفر و آمدن می فرم
 در روز دوشنبه
 یونان بلوین فرستاد
 وارند
 بیابا کار را
 باطنش
 حاکم و ولایت

شیراب حصہ فو و بیری
دراپ

درباره
شهاب محمد خورشیدی
دارن ۱۲ باب
و تئیه هاف و ان کماله
از کلچر از ادبیات و تاریخ
انوار از نورینه است که ۱۱
بابها در آن است
کتابخانه خانین
بای بی تو ده
و جیش پیش از هر کتاب
در آردن روح قلاب
حضرت آدم علیه السلام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الجليلين

سوزن زلف بگذاخته از چوبی ریخته
 احراق و ذبح کرم شده اوراق طوبی ریخته
 خورشید چون مهر کاسه نورش در آینه ریخته
 تیغ تباشیده ظفر شتر قاف و بار ریخته
 و پیش تو در زمین از مشک سار ریخته
 طفلی بود بر روی شیر از دیده سواری ریخته
 چون ماه نو در دست شمع شب ریخته
 فصل قومه بر برو مهر در روز غار ریخته
 و مهر که از زخم دست انجم جزو ریخته
 زوگر و حسرت هر زمان بر طاق کسری ریخته
 گوهر ارق خشمیت بر آوج اوی ریخته
 بر جانت آواز قدم از دتعالی ریخته
 بر طور سخت بیکان نور سخی ریخته
 آب سلاطین جهان یابوده یا ریخته
 مهرت چو مهر گلین سعد موفار ریخته
 بر صده عود و شمع شب شاک اجا ریخته
 در دفته ایوان تو عیش محلا ریخته
 آب رخ دیوان او زین شعر غار ریخته

وز بحر جہنم مطوی مجنون ال و نش منقطن مضاعف مضاعف مضاعف

جام طلب که بدر اینج هلاک و خست
پایان

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پنج که چونک توانی نشت جان بیا
 خنک لبی که سر کشد از خط حکم تو می
 در بر بچرف تو زگی زرد جامه ر
 بر سر و شنان تو کا سیم لعل و خوان
 گردننگ نیلگون حلقه زلفد بامیان
 بر لب و اس سگون کیشبه دشت حصم تو
 روز مصاف بخت لاله فروز گندناست
 کوه کوار چه او سنب در آب فلک
 شیر بدور حکم تو غاشیه دار روبه است
 کار نامه قلب شد از کف تو که این زمان
 طاق تو گفت عرش را کرد توبسی فرو تو
 تاکه پیر اکنون لاف غلامی تو زد
 بگر اگر انبیا بی من عقد در لیت کیشبه
 سر و قدان حسن را بر لب جوی دلبر
 باد چه عمر زویش و دلبر ملک در برت
 دل چو قراضه یار بادار نه چو زمره

بر سر نینزه خشم تو رقص و کام از دست
 چه در زرد ویدیه چون سرخامه خوشتر است
 سینه خفتی هفتا جانب دوم بر سر است
 دیده خون گرفته سرخ گونه روی خضر
 قلزم تنج شلیخ راقطه آب در بر است
 وان شب به شب از عیان کان بهار گوشت
 گاه طواف دلالت بر سر کوه صرص
 مایه پرخ خوان که از فضل بعد است
 باز بعد عدل تو دانه کش کو بر است
 بجز غناست مقلی از که اتو نگار است
 گفت که خاک پای تو با من بر است
 از سر حشرت آتشی بر سر شاه خاور است
 با تو نکاح کروشن از آنکه بغزه دلبر است
 تا که نبات نبرشان رسته بگرد و شکر است
 کانیه بقای تو تا دم صحرانور است
 سینه میروندم ما را زنده زهر تو است

قصیده در تهنیت رسیدن خطاب با و شاه از خلیفه عباسی
چو شاه شرق یار شد کف بر لب لعل گون جاش
اقاب ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶}

مستند نفس نوی و
مضی کر و بیان با حق
بیمه نانواری و کرم
نارین و جان کام از نور
و بهای و منبت
ی کیمت و کرم
در کرم

[illegible]

<p>مهر بن آب شد از سرم فیض بخش عايش هند تاجی ز زر جبر پیرم تحت و جبر اش فلک پاد تختش ملک و صف خدش چو ز رختی میابد و دست قلب خاش زبان بریده باد و شوق چو کلک دانه اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نمانش</p>	<p>حیرت نقطه عالم که با آن پر ولی دریا الا شاه آنسم را بدین نه قلعه مینا دواج عمر و رباد و دواج سلطنت بر الا تاشین شیر ملک اندام را شرب سیه روی که چون خامه کشد از خط کش برین در پد ر چای اسحق شیرین غلامی</p>
<p>در شهنشیت رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شهبند</p>	
<p>کز خلیفه سوی سلطان خلعت فرمان رسید از پی عو محمد آیت شد آن رسید سر مهرش مصطفی از او خوشایان رسید دین خبر و رفعت کشور بر همه شان رسید حاصل تو قیقات دار الملک جاوید رسید خلعت مصری که اگر کنعان بنشیند رسید کز خضر سوی سکندر شمیمه حیوان رسید شرح راحت و قرون شد و نوقی رسید پیشوایان شریعت احیات جان رسید از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید زین صفاه محرم سابق شعبان رسید</p>	<p>جبر سل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید مر سلیمان را که کوسش تفتیب فی روضت رسید شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید ملک ابا ز قوی شد دین سرفرازی نمود رسید کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید زان شمارانی که برفق رسولان که شاه رسید آسمان با هفت دهن از طرب و طرب شد رسید آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید هم تبارخی که ماه ارسال سفید شد فرو رسید</p>

مهر بن آب شد از سرم فیض بخش عايش
 هند تاجی ز زر جبر پیرم تحت و جبر اش
 فلک پاد تختش ملک و صف خدش
 چو ز رختی میابد و دست قلب خاش
 زبان بریده باد و شوق چو کلک دانه
 اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نمانش

حیرت نقطه عالم که با آن پر ولی دریا
 الا شاه آنسم را بدین نه قلعه مینا
 دواج عمر و رباد و دواج سلطنت بر
 الا تاشین شیر ملک اندام را شرب
 سیه روی که چون خامه کشد از خط کش
 برین در پد ر چای اسحق شیرین غلامی

در شهنشیت رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شهبند

کز خلیفه سوی سلطان خلعت فرمان رسید
 از پی عو محمد آیت شد آن رسید
 سر مهرش مصطفی از او خوشایان رسید
 دین خبر و رفعت کشور بر همه شان رسید
 حاصل تو قیقات دار الملک جاوید رسید
 خلعت مصری که اگر کنعان بنشیند رسید
 کز خضر سوی سکندر شمیمه حیوان رسید
 شرح راحت و قرون شد و نوقی رسید
 پیشوایان شریعت احیات جان رسید
 از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید
 صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید
 نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید
 زین صفاه محرم سابق شعبان رسید

جبر سل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید
 مر سلیمان را که کوسش تفتیب فی روضت رسید
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید
 نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید
 حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید
 ملک ابا ز قوی شد دین سرفرازی نمود رسید
 کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید
 زان شمارانی که برفق رسولان که شاه رسید
 آسمان با هفت دهن از طرب و طرب شد رسید
 آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید
 هم تبارخی که ماه ارسال سفید شد فرو رسید

از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید
 صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید
 نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید
 زین صفاه محرم سابق شعبان رسید

جبر سل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید
 مر سلیمان را که کوسش تفتیب فی روضت رسید
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید
 نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید
 حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید
 ملک ابا ز قوی شد دین سرفرازی نمود رسید
 کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید
 زان شمارانی که برفق رسولان که شاه رسید
 آسمان با هفت دهن از طرب و طرب شد رسید
 آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید
 هم تبارخی که ماه ارسال سفید شد فرو رسید

19

۱۴
 در حین این کار
 برای علوت زانده معطر
 است
 می باشد و کند و درواز
 می باشد
 تمام این کار را باید خواند و
 فصلی که در حین
 می باشد
 در حین این کار
 می باشد

راست گویم باو حق تعالی جنب مثل حق
وفی یوم یوم است بدین طوطی و تاجیک
قبه خیمه ال بهرام این زمان
آفتاب ظلم چرخش قلب تیز بود
آسمین عرش از نه دهن افلاک خاست
از تعجب گفته اند اسپ سلیمانست بلود
این عجب ترین که یک این شنیده دمیدم
از سمریکان او کاو زمین آن باریافت
گر شمشیر تو تیا در چشم مهر و مفاشا ند
بدرنگه شمع بزم شاه را گفت آفتاب
لا ف یغیت میروی با فو ق گزشت لاجرم
ازین فندان برون شد آ ز روی تخت علاج
هر که از حکم جو ترش گوشه گیر کنان
که ره را کاهی شمر اندم که صوا افغان گرفت
درد اسلامی که در مسوشت پشاه عصر
آسمان تاختت عباسیان در برشید
از خلیفه بر توالی باو سلطان را نسل
کافر که در سمرقانیان نبدشان جو بد
دوش کرد و خوش گویوی شب یک سو فاد
شاد باش ای بدر که فضل از بدل شاه
قصیده و تهنیت رسیدن جلالت نبی عباس ده و حریفان این و شهر

پیشرفت و آبادی

چهارم: کتاب سید

مجلس

وین بفرستد

پیشوایان و سران

یاد من در هر روز

پیشکش اول دم

مکتبہ اہل حق

صاحبزادہ حسین احمد

۱۰۰

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

در این صله از خطای و دقت و بیست و سه تمبر که از آنجا که در صورت اول از آن در دستمال ۱۲

مردم چشم منی بی سببی همچو اشک
زلف چو زنجیر تو کرده چو خصم شرم
سوزن عیسی مشو بنجیه برویم منه
ورنه ز جور و جفات پیش شهنشاه عصر
مهدی ^{علیه السلام} بود اقامه شاه سلیمان ظفر
ای شبه حبشید بخت می نه خورشید
خیر و شر تا بابت راسی ترا منتظر
خامه تو باد را پای نه سد بر حسین
چند دل حاسدان تیغ تو آرد بدست
و دشمن اگر همچو بار سه نه بد بر خط
در من عدل تو زید که زو ^{عمر} و را
خامه ز دست تو بخت ابر ز آب حیات
بزر بر برق مشک برق دلی ابر پاش
یک ^{الف} اینج نون ناز و دسوی میم
ما ز را زانده بین و در دوش مشک تر
ز رو قمانه ^{نکته} آ بکش رویان
وقت کویدان کشته خال سینه بر حسین
بازی زرد دهن غیر ^{کر} و و خواست
سیر ^{کمال} فلک نیست مگر تا شفق
رفت بیک تا ختن از چشمه تا بچین
حاشه ^{لی} نوشت لاغر و زرد و سیاه

[illegible]

مؤلف: میرزا محمد علی
 ویراسته: میرزا محمد علی
 تصحیح: میرزا محمد علی
 چاپ: میرزا محمد علی
 ناشر: میرزا محمد علی
 سال: میرزا محمد علی
 شهر: میرزا محمد علی
 کشور: میرزا محمد علی

قصاید به حاج
 کمالی در فن
 عشق زنده کبریا
 کنایه
 دقت از کوفتن
 گواهی نمود
 و نیز
 ۲۶

<p>نهار کر سی زین برین کبود چشم ز ملک سینه برار و دمار لشکر عجم کتا بهای غمش را کتا بهای عجم خطت ز غالیه زنجیر بست گرفتیم ز حلقه سبز زلف تو کار ما و پریم که وید زره که پروین درو بودیم که وید سایه که بر آفتاب گیر و شوم تو ماهی و چوب باشد ار مه آید کم که پرو و پرو و برق ماه میکشند رقم گزیده خلفا بو المجدد اعظم خمر سحر نشدی از نهال گرم گرم اگر صورت شلی چار صد بر آرد و دم</p>	<p>کمالی شیشه منید نیست زان بند بر سو چو ماه من کشته از بند کرد ترک شوم شفق مثال بخوناب دل کنم بروم ز بی لب گهر تر نشاند و ریاقوت رسته تو دل شور بخت ما بریان بخردان تو ای آفتاب مهر انگیز بجز و زلف تو ای زبیره بلال ابرو که آمدی و نشد تیره بدر از پی آنکه چو کلک خسر و ملک است خط سیر لب خدا ایگان سلاطین محمد تغلق اگر شتاب گفت او بنی نمیدادش مباد آئینه عمر تو دستم تیره</p>
---	---

در خیالات صبح و شب و تعریف قلم و مدح بادشاه

<p>مار سفیدیت صبح مهره زرد در حقا ز رخ سپه باز شد و قفس از نو کما هنوز رواستد بامره شد و چرا آفتاب ۱۲ خانه آفتاب ۱۲ در قفس ۱۲ این شکارم بدق وان بوزم قبل دق رود اما که نیست آلبهارا و دوا اینک نیش نوا بر برگ چنگ از ما تا وید آبیش فشدق تر را نوا تا سومی پروین رود از شفق عطا</p>	<p>باز کبودیت چرخ بال زنان در هوا مرغ سر انداز شد بلبله و مساز شد گرگ سحر نوک دم بر سر جبار زد شاد روی ست روز امر و نهال شاد در مزاجی و دق آلبهارا بسته شد آلبهارا جام نیست تا بدمی به شود بسته لبی را نشان و لبی و دم چنگ سومی مر چاره و رخ مهر نو فرست</p>
---	---

مدان
 عین کبریا
 کمالی در فن
 عشق زنده کبریا
 کنایه
 دقت از کوفتن
 گواهی نمود
 و نیز
 ۲۶

کمالی در فن
 عشق زنده کبریا
 کنایه
 دقت از کوفتن
 گواهی نمود
 و نیز
 ۲۶

چون از نصب
نشدند بر این
شاه را بر این
قلم خود را
بر این خود را
نشدند بر این
شاه را بر این
قلم خود را
بر این خود را

قصائد عبد الرحمان

مفتی محمد رفیع الدین صاحب مدظلہ العالی

مجلس

عازمین

تقریباً میان بیاض و سفید

جان پادشاه و دولت

۳۳
مخبران

روسم مختصراً

مباشده
روان

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه‌ی ایران

فقیہ الاسلامی

الشيخ محمد بن عبد الله

فون بیست و نه

شیخ محمد بن عبد الله

سید محمد علی

کتابخانه

عبدالله بن محمد

میں نے اس کو دیکھا ہے

مجلس شورای اسلامی

بسم الله الرحمن الرحيم

2000

1994

لبت اور شفق پرین و بزار خمار دم
منشتر از لفت چه و آشفته میدارد
چهره است آنکه در آب و ان خوش زنداوار
مخیط چرخ شایخ از وی در کیتله زبان
زبان کردار چون ویم بوی خون
ز چرخ سنگ بگذارد و زو صلتش زنجیرو
فروز لالهها اندم که در برک چنار آید
ز چرخ آرتاشی وار و همه رویش پراخیزد
حیرت نام آن طوطی سلب کردن زبان از
برسبیه چون برون آید چو ایمان از دخانه
چهره برق است آنکه برف خشک میو شب بتر
چو شمع از سر برزندش بروی سیم ساعت
بریزد بر غدار صبح ماه نوش شب تیره
بهندستان و داریجین جو فغان و آس
مشک باشدش نام و مثلث شد در درخت
کلی دامن حرف آخر را دوم دان نمیه خبه
چو این مله برین را به بحر کف بر خور
خداوند عالم محمد شاه بن تخلق
پیش سنگ و قدر خان قدر دارا آبی
ازین پس خصم پاش بسکین میدید
تن یکبار از پیش راقم لاف بود لاف
استیلا

همه وانشک چون دین به تن چشم چون ساغر
پیشانی چو برین شد معشقه بجز
کنار من بر میان سر میانش مسکن از
که خواهد از رخ عالم نشوید گردش و شمر
مژه و آید از چون چشم همه ویش پر از گوهر
اگر زوی فستق از دور بیدار ملوک فسر
و در بر دم دیده خیالش برک بیدتر
بهند از نسبتی وار و رنگش تیره دل بنگر
و ببلبل زیر پر دارد که اورا خا صند
در آمد از دوسر از غیرت صهای و شمن سرور
چه فرق است آنکه سر در مشک از چون خنجر
از از غنچه برین پوشد نگار که با سپهر
فشانند بر گل بادام شاخ زعفران غنبر
خز امان میرود در چین کشان و پای و مهر
چو از مرکز برین آید مرغ گیش در بر
ولیکن جگر اول را بجز خور و دوشمر
مرا و آن پنج ماه نو بسوی غم شود و مهر
که در برم جان داری سکنند زیندیش حکم
سیاوش و تن موید به تن تن مظفر
ازین پس ظلم را عیش بجز نیش و خنجر
کف ساقی بزینش را پیا له خور و دوشمر

[illegible]

۱۰۰

مکتبہ اسلامیہ

١٠٠

١٠٠

1944

١٠٠

پاکستان کے لیے

١٥٠

بسوی صدش رسیده ملک صد سال شد و شمعش عرق فواره کونش و یاقلموشی قیسم کرد جام او پر از در شد عقیق سلیمان ملکی مانع به دست رب نباشد توان صدی تو ان شاکی که طوق سگان خوا گم به صبح دوم زان و چنیت و اخلاص شد چنان ملک من شد راست از کلک تو پیوسته عدو خشونت لب ز زرق و برق و ان کسی که روی گل بنید نظر بر طرف خاز عروس زهره تا از مهر چنگ بیگون مهر ترا باد ابرم ملک جام خوشی برکت	چشمش میر می بود و تا آستان در دلش مریم کرم نخل و دوش عیسی سر غبار بوقت خنده و مریان نمایند از شوق اختر و گرنه تخت نخت را نهادی برکت صبر دو الیش آمواده کشد از نشت شیر گنه تیرای ز رانده و نه در صوره که خم هرگز نه بنید چشم جز در برابر که مجلس بنوا بهتر چو مطرب اشو و تر کسی کو تو تیا باید کشد در دیده خاکستر دف زین کند پنهان بر نیکوگون چادر کلاه سلطنت برسد و واج مغوت و بر
---	---

در تعریف جام و باوۀ بادشاه

آن بر شوق خوبین وین نه خیارش ان ورق دیار دل تاخر سولب زود غصبت کش از ویده کا و رسد ز ریزد سوج دل صد قلم یک قطره فایزین از غایت بی آبی از دست رو و هر دم از گرس خشم ماصد شترن افروز و سه حرف که نامش رست از جوده او تا خیمه بر نرسن بالا که تدرن گردد هر خیز میان خلقی است مدام او را ابرو ۱۱ - شرب و بهشت ۱۱	در پنج مینه نوین هر خطه گرفتار ش باهی بچکان باشند هر سوی گمداش زان روی بچکان می خون از شرفا ش شمع لکن چارم کند ره زانوارش با لکه نباش خود جز آتش کشته کارش زان گل که درخت عقل نی بود و زخار بر کیکی از وی با چار بود چار ش چون سو و زانمان شود بر گ خیارش در مجلس شمه باری بی مانود بارش تجلیش زاید ۱۱
---	---

این قصیده در مدح
 شاه جهان در روز
 تولد او در سال
 ۱۰۲۵ هجری
 در شهر لاهور
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در مجلس شام
 در حضور
 شاه جهان
 در روز تولد
 او در سال
 ۱۰۲۵ هجری
 در شهر لاهور
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در مجلس شام
 در حضور
 شاه جهان

از سوسو نویسی

این قصیده در مدح
 شاه جهان در روز
 تولد او در سال
 ۱۰۲۵ هجری
 در شهر لاهور
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در روز ۱۵
 در وقت عصر
 در مجلس شام
 در حضور
 شاه جهان

نصف ۱۲۰
علی بن شیب خطا
۳۴

از خیمه که است از شب گرد مهر خیارش
 اگر سینه و دگر روزی بر خسته گلزارش
 اگر یک سر مو نیم از وی شده بیزارش
 پیچیده آتش بین از دو سیمارش
 آن بوم که پدید آید بر آینه زنگارش
 اگر سنبل تر روی بر لب فیضش
 آن روز که بر آید بر صبح شبش
 که ز گلگه خورشید آویخت گلویش
 که بزل شتاب آید به گام سخاوارش
 که راجوکان باشد بر مرکب هوارش
 اگر همچو تم نهد سر بر خط اوارش
 همچون بز خیمه است ماه از غم فدارش
 پائسته در آهن بین چون صورت کپارش
 تا بر طبق دوزخ شربت و دوازدهارش
 بر خلق جهان گردد هر صبح هم طهارش
 که ز خیمه عقیق افتد بروی چو دنیاارش
 فرقی نبود یک موارنگند و دارش
 هر بنده که در دیوان عون توبو و یارش
 تا شاهوید ح تو شد محرم اسرارش
 صد شمع برافروز از ثابت و سیارش
 در دود آفتاب از حضرت جبارش
 غایان

و چون چو پنهان شد و لعل شکر بارش
 از گیسو بجوای آب بستم افشام
 چون فرق سیرخانه صد شاخ گم ول
 بر آینه^{۱۲} بهم بین آشفته خف مورش
 آهی که زغم چون صبح آلوده بخون باشد
 و انم نشود چون گل از بند خود آزاره
 یکدوزه مهر او نقصان نشود و ر بدر
 زلفش میوه ولی شد خشم عالم
 فرمان ده خبر بر شا نهشید دریا دل
 بر باد سلیمان^{۱۳} ان روز توان دیدن
 چون دفر کل بادانه و آیه سه پاره
 ای خسرو شیرین خط لیلیت بگلکیت
 بدگوی تو چون چو گمان از خط تو برست
 آزا که تپ کنیت بگرفت برو با یک
 قهر که فلک دارد در سینه تمان آرتو
 و خجی که عذر دار و امینست ز نقد عین
 ماه سر خرگاهت گو سر فلک بروست
 اگر دوز سر تکین داود سلیمان سر
 بسیار بر دوز و شب ماه سر حکم
 شیشه مینا را در دوز و سیاه شب
 صد شعله میخوایم فروخته روز و شب

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بکبریت ادم شب زین پلنگ ^{۱۰} شربت
 ای زلف غمخیزیت ^{۱۱} شمشاد و لاله پرو
 و لهای ^{۱۲} شوق بختان بریان ^{۱۳} پسته لست
 در غم تو لاله ورسته ^{۱۴} تو ^{۱۵} تو ^{۱۶} تو ^{۱۷} تو
 چون ^{۱۸} سر و در برای تازه ^{۱۹} نهال ^{۲۰} حوی
 روزیکه ^{۲۱} سر بر آرد ^{۲۲} شب ^{۲۳} از کنار ^{۲۴} است
 آن ^{۲۵} شکسته ^{۲۶} رنگی ^{۲۷} از ^{۲۸} سر ^{۲۹} کشی ^{۳۰} بکشد
 سر حد ^{۳۱} نیر ^{۳۲} درست ^{۳۳} شام ^{۳۴} خط ^{۳۵} تو ^{۳۶} ارجین
 بهرام ^{۳۷} نسل ^{۳۸} رستم ^{۳۹} ادریس ^{۴۰} فضل ^{۴۱} عیسی
 بر آستان ^{۴۲} جایش ^{۴۳} جبریل ^{۴۴} خوشتر ^{۴۵} را
 ای ^{۴۶} هفت ^{۴۷} طاق ^{۴۸} طارم ^{۴۹} آستان ^{۵۰} مدغم
 ای ^{۵۱} بنده ^{۵۲} خلیفه ^{۵۳} در پیش ^{۵۴} محبت ^{۵۵} نخت
 ای ^{۵۶} موج ^{۵۷} جناب ^{۵۸} مفی ^{۵۹} چار ^{۶۰} لبت
 از ^{۶۱} خانه ^{۶۲} کمال ^{۶۳} یک ^{۶۴} خم ^{۶۵} هزار ^{۶۶} دریا
 در ^{۶۷} زم ^{۶۸} تیغ ^{۶۹} بهرام ^{۷۰} از ^{۷۱} حله ^{۷۲} تو ^{۷۳} چو ^{۷۴} بین
 که ^{۷۵} بر ^{۷۶} خط ^{۷۷} تفاوت ^{۷۸} دایره ^{۷۹} نگر ^{۸۰} دو
 رات ^{۸۱} چو ^{۸۲} آب ^{۸۳} راحت ^{۸۴} در ^{۸۵} راه ^{۸۶} پیا
 آن ^{۸۷} آبر ^{۸۸} برق ^{۸۹} سیر ^{۹۰} آن ^{۹۱} باد ^{۹۲} کوه ^{۹۳} صوت
 بیک ^{۹۴} آن ^{۹۵} زمین ^{۹۶} خاص ^{۹۷} آب ^{۹۸} دان ^{۹۹} گل ^{۱۰۰} بین
 فضل ^{۱۰۱} براق ^{۱۰۲} ز ^{۱۰۳} رست ^{۱۰۴} آبروی ^{۱۰۵} شاه ^{۱۰۶} مغرب
 در ^{۱۰۷} آگاه ^{۱۰۸} خلقت ^{۱۰۹} ذات ^{۱۱۰} تو ^{۱۱۱} بود ^{۱۱۲} مقصود

اگر عدل تو نبودی این پنج شوهر مطرب
 جز صورت سعادت که خرج بیایات در
 مقطع طلب و دم پیش و پشت خدمت
 تا زیر بال طوطی طاقش شب بخار
 باد او چو طاقه سبزه رسید گاه اینجا

با قطب جمع شمی با مرکز شبه خواهر
 هم قهقارش لشکر هم پرو دهاش بر دور
 در شعر با کم افتد مقطع ازین بگو تر
 هر صبح در باید غنقایی زرد و شبنم
 پرواز باز چهرت بالای پیش خضر

در تعریف قباب
 چو شاه باز سر باز کرد و شهنشور
 ساری و پند شد بجان سراسر
 چو تیر نظام از کمان چرخ انداخت
 در پرتو زهره زهره چو دهر و دهر
 بهند راه فراره فراره زو سترنگ
 ز سیم تیغ منوچهر چهر مهر گرفت
 سپهر رخ زبانه دوده میزد بر صبح

در تعریف کسری که چهره و توقع العام جهت قیمت آن بود
 بیای ملک بختیم سبزه بار آمد
 مهر شتری او شد که آن مهر را
 کند طره او بر کنار لاله خسار
 خدنگ غمزه او در سیم کمان ابرو
 سواد حال خوش و در بیاض دیده من
 چو آیه گشت دل سوخت بخت بریان
 شکسته شد دل خورشید محو به دو نیم

که پیش عارض او ماه شمسار آمد
 بنجوم ریز و یا قوت آید ار آمد
 چو سبکی ست که از با و بمقار آمد
 ستاره الیت که در راه نو بکار آمد
 چو زنگی ست که بر طرف لاله زار آمد
 که تنگ شکد او لعل و نثار آمد
 بدست بدر در آن دم که آن کار آمد

قصا پر ہر جاچ

۱۰۰

مفتی محمد رفیع الدین

٢٥

100

١٠٠

زبان

وہابیہ

تاریخ و زمان

بسم الله الرحمن الرحيم

100

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق بغيره كبره

10/10/10

۱۱۱

مفتی ابو الحسن علی Nadwi

١٠٠

فصل اول

2010

که از سر چرخ دل ناله های زار آمد
بساط حسن و رانقش دوسته بار آمد
اگر چه قیمت آن ماه صد هزار آمد
صدف مثال پیرام و زینا پوار آمد
هزار تنگه زر بهر شب آشکار آمد
دست مغربی شرق کم عیار آمد
که بود ضعف گل آن دم که در شمار آمد
که نقد عین روان گشت و در کنار آمد
گرفته خنجر ز رشوی زنگبار آمد
بگوش هوش من خسته و لنگار آمد
که وقت تربیت شاه کا مکار آمد
که بجز پیش کفش ساقط اعتبار آمد
که آسمان نقشب طلس کردگار آمد
که آفتاب بر وزین زر نگار آمد
که قصر خندق او برنج نه حصار آمد
که او به بندگی شاه حلقه دار آمد
چو نعل سپه شاهین دانه گوشوار آمد

بچنگ طره او دل چنان مقید شد
 چو شاخ مریدی باز در آستان درخت
 قرار بیه قصد خیلک بست بر نهضت
 ز فیض کز عشق حقه عفتیق دهن
 بدان خدای که در دهن فلک عطاش ^{خدا تعالی}
 به نعل سم گنبدت که پیش گوهر او
 که بگذر بدره چو کبشا و نیم حاصل شد ^{ای شاه}
 بهوای و جز نرم روی زرد و چنان
 ولی بوقت سحر که رومی خندان ^{خوابش}
 ندای الف غیب از سر اوقات خلاب ^{آنانا}
 که روی زرد و کمن بدر و قلب با خود او
 خدایگان سلاطین دین محمد شاه
 شمس تاره سپاه آفتاب ماه کلاه
 فلک جنبیت خاصش شد دست از سر
 بنای قلع جاهش چنان رفیع افتاد
 سنا و افسری از شاهوار مرور
 بحلقه که سران گوش استماع نهند

در مع سلطان محمد شاه مستنیر خیات

شام و قافایت سنگین میخورد و در میان
خوش بهشت زمین جهان میوفایست و در میان
صبح اینک در قافایست و در میان زمین

صحب غمقا میت سیمین غ و زین رود
عایت دآن زین زرب صوه شهبای
پشیدتی کن بگیه آئینه ساغر بکف

۱۲۔

خورشید در آینه ^{۱۱} / ^{۱۲} / ^{۱۳} / ^{۱۴} / ^{۱۵} / ^{۱۶} / ^{۱۷} / ^{۱۸} / ^{۱۹} / ^{۲۰} / ^{۲۱} / ^{۲۲} / ^{۲۳} / ^{۲۴} / ^{۲۵} / ^{۲۶} / ^{۲۷} / ^{۲۸} / ^{۲۹} / ^{۳۰} / ^{۳۱} / ^{۳۲} / ^{۳۳} / ^{۳۴} / ^{۳۵} / ^{۳۶} / ^{۳۷} / ^{۳۸} / ^{۳۹} / ^{۴۰} / ^{۴۱} / ^{۴۲} / ^{۴۳} / ^{۴۴} / ^{۴۵} / ^{۴۶} / ^{۴۷} / ^{۴۸} / ^{۴۹} / ^{۵۰} / ^{۵۱} / ^{۵۲} / ^{۵۳} / ^{۵۴} / ^{۵۵} / ^{۵۶} / ^{۵۷} / ^{۵۸} / ^{۵۹} / ^{۶۰} / ^{۶۱} / ^{۶۲} / ^{۶۳} / ^{۶۴} / ^{۶۵} / ^{۶۶} / ^{۶۷} / ^{۶۸} / ^{۶۹} / ^{۷۰} / ^{۷۱} / ^{۷۲} / ^{۷۳} / ^{۷۴} / ^{۷۵} / ^{۷۶} / ^{۷۷} / ^{۷۸} / ^{۷۹} / ^{۸۰} / ^{۸۱} / ^{۸۲} / ^{۸۳} / ^{۸۴} / ^{۸۵} / ^{۸۶} / ^{۸۷} / ^{۸۸} / ^{۸۹} / ^{۹۰} / ^{۹۱} / ^{۹۲} / ^{۹۳} / ^{۹۴} / ^{۹۵} / ^{۹۶} / ^{۹۷} / ^{۹۸} / ^{۹۹} / ^{۱۰۰}

در کتاب...

<p> خشت زرین گرفتارند از سر فروخته ^{۱۱} جیب خود پر بوی مهرش صبح و گل کردید ^{۱۲} شب بیه دل بود و در میان بی چون گوی ^{۱۳} سایه چیر سیاه آمل به است ^{۱۴} آفتاب ملک و دین بختی امیر المومنین ^{۱۵} حلقه در گوش غلامش هم سپهر هم بوم ^{۱۶} ای لوی قدر تو غمقای گردون اخچ ^{۱۷} سده قهر بایوت که چرخ عظم است ^{۱۸} حلقه درگاه با جابت چو عرصه ^{۱۹} از مقام خود بر آمد عرش یا نصد ساله ^{۲۰} </p>	<p> جامه الامال مهر از ساقی و دست ^{۱۱} هر دو از آن بر گریبان گوی ز گشت ^{۱۲} زن خشم تنخ خوشیدش چون کرد ^{۱۳} لاجرم گرفت نورش عرصه ملک جهان ^{۱۴} بنده امر غلیظه با و شاه انس جهان ^{۱۵} جرعه نوش آخرش هم زمین هم ^{۱۶} وی بای چرتو طووس سده ^{۱۷} تکیه گاه آفتاب و سجده گاه ^{۱۸} حاوی نه دانه یک نقطه آمد در میان ^{۱۹} تانند در بارگاهت وی خود در ^{۲۰} </p>
--	--

در تعریف مرد متورع و طالبان درگاه

<p> بر که خواص که خرد است ^{۱۱} عاقلان نقص خویشتن جویند ^{۱۲} نه پدر را ز چار مادر عرصه ^{۱۳} جمله دست عفت اندو ^{۱۴} ملو آن کس که باغ دنیا خوت ^{۱۵} چکنی طارم بقتل نس چرخ ^{۱۶} بر سه بام چرخ پای مکوب ^{۱۷} دل عاشق سراچیکل نیست ^{۱۸} خانه دل بنای لم نیست ^{۱۹} دل فاسق خزانه حق نیست ^{۲۰} </p>	<p> قیمت انسانی و رجان خود ^{۱۱} گوش کن کین حدیث معتدست ^{۱۲} در کنار حدوث سه ولدست ^{۱۳} طالب وصل ذات لم بیدست ^{۱۴} ای توحید سرای تو یک دست ^{۱۵} که خرابی او بیک کلدست ^{۱۶} زانکه نه چرخ سقف بی عمدست ^{۱۷} کارگاه جلالت صمدست ^{۱۸} نه بر آورده آبست وجدست ^{۱۹} گلخن دود آتش حسدست ^{۲۰} </p>
--	--

در کتاب...

در کتاب...

بخت بد و بد ^{۱۱} / ^{۱۲} / ^{۱۳} / ^{۱۴} / ^{۱۵} / ^{۱۶} / ^{۱۷} / ^{۱۸} / ^{۱۹} / ^{۲۰} / ^{۲۱} / ^{۲۲} / ^{۲۳} / ^{۲۴} / ^{۲۵} / ^{۲۶} / ^{۲۷} / ^{۲۸} / ^{۲۹} / ^{۳۰} / ^{۳۱} / ^{۳۲} / ^{۳۳} / ^{۳۴} / ^{۳۵} / ^{۳۶} / ^{۳۷} / ^{۳۸} / ^{۳۹} / ^{۴۰} / ^{۴۱} / ^{۴۲} / ^{۴۳} / ^{۴۴} / ^{۴۵} / ^{۴۶} / ^{۴۷} / ^{۴۸} / ^{۴۹} / ^{۵۰} / ^{۵۱} / ^{۵۲} / ^{۵۳} / ^{۵۴} / ^{۵۵} / ^{۵۶} / ^{۵۷} / ^{۵۸} / ^{۵۹} / ^{۶۰} / ^{۶۱} / ^{۶۲} / ^{۶۳} / ^{۶۴} / ^{۶۵} / ^{۶۶} / ^{۶۷} / ^{۶۸} / ^{۶۹} / ^{۷۰} / ^{۷۱} / ^{۷۲} / ^{۷۳} / ^{۷۴} / ^{۷۵} / ^{۷۶} / ^{۷۷} / ^{۷۸} / ^{۷۹} / ^{۸۰} / ^{۸۱} / ^{۸۲} / ^{۸۳} / ^{۸۴} / ^{۸۵} / ^{۸۶} / ^{۸۷} / ^{۸۸} / ^{۸۹} / ^{۹۰} / ^{۹۱} / ^{۹۲} / ^{۹۳} / ^{۹۴} / ^{۹۵} / ^{۹۶} / ^{۹۷} / ^{۹۸} / ^{۹۹} / ^{۱۰۰}

قصاید بر چایچ
 فاعلات متقابل
 آن در آن منتهی
 الاخره غرض
 کوفه تصور
 منی ز سر
 ۲۲

سلطان چار بالشش روز سپهر
 از ووده سپهر اغ تو کند ره مفتش
 عالم ز جام عدل تو نوعی شدت
 خاک جزیره ورد بن جسد تلخ باد
 تدبیر اتمام مشال تو امر کرد
 تاثیر انتقام سبال تو جگر کرد
 بر شب ز برف برق علامت مهر خوی
 شام دو جا جنبه که پیوسته کرده اند
 ناراستی که در دوسه روی میکنند
 واد فسادشان نهد در هیچ قاصی

ای سایه ز حقیسبیه تو آفتاب
 از بحر قریح شاخ تو نه چرخ چون جاب
 کان مست را بفرم بینه کسی خراب
 گرازم گفت تو کند شور و هطراط
 ناتشنه را زلال دهر سبیه اب
 بهما زعفران غم کرد و شادی برسد
 در کارگاه خوشن قصب بافی نبات
 ترکان مست را خم محراب جای خوب
 برای سبیه انور صبه را و منند آب
 الا زبان خنجره گشتان کامیاب

بسیارند و چایچ
 لشش روز سپهر
 از ووده سپهر
 عالم ز جام عدل
 خاک جزیره ورد
 تدبیر اتمام مشال
 تاثیر انتقام سبال
 بر شب ز برف برق
 شام دو جا جنبه
 ناراستی که در
 واد فسادشان

شاه آن سکندر است که کلک و شام
 زان زعفران عالی خور میچکد شر
 تیغش که آفتاب ز سپهر گرفت
 این مندیست از دو طرف قاطع امور
 ای روز و شب ملاکیه را برورت طوف
 گراز چرخ رای تو پر وانه بر و
 خورابه تیغ قهر تو سی پاره کرده ام
 شاه باز چرخ تو زین کشاده بال
 تاج جوخواست که آمد ملک شاه

اب حیات از طلمات او رو بروم
 زان گیندای لاله فشان میوز و سموم
 بحریت پر جوهر و بر جیست پر نجوم
 و آن رولیت باد و زبان ناعلوم
 وی صبح و شام کاسه را بر دور نجوم
 بر خویش شمع منگذازد و گر چو موم
 زان در واد شام بر و میکشد رقوم
 از یوم روز کور زان حسود و شوم
 وقت قدوم بر قدش زو فاقدم

شاه آن سکندر
 زان زعفران عالی
 تیغش که آفتاب
 این مندیست از
 ای روز و شب
 گراز چرخ رای
 خورابه تیغ
 شاه باز چرخ
 تاج جوخواست

تصور ز سبیه اب

تصور ز سبیه اب

تصور ز سبیه اب

بسیارند و چایچ
 لشش روز سپهر
 از ووده سپهر
 عالم ز جام عدل
 خاک جزیره ورد
 تدبیر اتمام مشال
 تاثیر انتقام سبال
 بر شب ز برف برق
 شام دو جا جنبه
 ناراستی که در
 واد فسادشان

توسعه و باغ ملک سرسبز از آب خرمیت
فرق جلالت قدرت موسی کم از نبوت
فردوس مشیت در ادب حسن تو کشت دند
کلباخ بهشت را خشک و تر دو عالم
روین تن زمانه بر بنفخ آن رستم
حقا که نه پدر او شمشیر جنت زانو
شمسیر احرار است ای برگزیده حق
تا بر اساس حبست در علم منطق اعراض
هر جا که تاج نبی بادا بتو تو لا

باغ گلزار اردستان
 روضه
 هندستان
 تحقیق بهرام جوهری
 گزینت
 شمس
 عارفان پیشرو
 اعراض ای
 چشم قیام
 بهرام جوهری
 شیوه دوازدهم
 اگر

سلطان شوق و غم شهنشاه مجرب
 ای روشنت بر همه عالم چو آفتاب
 گوشه ز حلقه در خلوت سرای تو
 در پیش گلشن طسرب آباد بزم تو
 هر چند و سخن تو قلم دار سرکش است
 هر چند آب تیغ سر کوه را گداخت
 تو سخن ز حلقه در خلوت سرای تو
 من گر چنین کام ترا ز ساغر یم
 دیوان بارگاه جلال ترا فلک
 ماد از قفا کشیده زبانش نبفشد و

[illegible]

فمن صرخ موصول فاعلان موصول فاعلان **ح**
 وروى به **هـ** عارف خندوبني سيدنا سبوح من باب **ج**

در مع خط محبوب

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور و از سر بلندت و دگر گسسته لبست مے که بود و از دگر لبست چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور که چرخ برق عارضت کشیده بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو شدم بفرقت و دم خدایگان مسرور خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ و لطفش از سر طان معتدل فرج عبور فلک شده همه دیده چو خوشه انگور خرابه محن آباد خاک را معور بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو چو غل مزع تحت سبب درین طو عروس ملک کلید و سر آینه سور کبر حادنه ضم گشت حاسد مجرور که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور که در ملک معنی ست این بان و ستور که دره خرد اما آتین شود منشور سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر درون همه آتش گرفته همچو تنور	بیا که شکست ستمه شد نبات ای خو بزیر لعل تو نهان دورشته مروارید رخت گلے که بود و مرهم دل خسته ز ماه عارض تو سر زده ستاره خوی از ان زمر تو هر صبح میز تخم و دم سرور لشکر تو نهان کرده روی مروارید چو از زلف تو بر خویش بدر می پیچید به غمت از سالها حزن بدوم و سبب عهده خلیفه محمد تعلیق ز عدلش از دین مار و رمان رقص پی نظاره برش که رشک و دوست ز بهی شکوه تو کرده بدست یاری عدل ز بهستان تو موئیت و نظر تا عرش صفات ذات تو بر تخت ای شاهی شرف بدست خازن قبال جاودان تو در چو نصب شد علم فتح رفیع قدر ترا ز خاک شاید اگر ز زر و زار و دگر بدست است کی رومی سیه و شمار جهان پناهایک نکته از بهی بشو سیری مده غطی را که فوق می نکند ساده دیک می بر سر و زنی آله مرا کاست کدانی ۱۲
--	---

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرور
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبور
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه محن آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت سبب درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجرور
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و ستور
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرور
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبور
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه محن آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت سبب درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجرور
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و ستور
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرور
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبور
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه محن آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت سبب درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجرور
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و ستور
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

۴۴
 چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر

قیاس کنند مایل بجلت در تو
 نهی محیط که در جنب جیب قوس رت
 ز پشت نه پر و چار ماوراء طلس
 عروس زهره در ایوان برشته چرخ
 بخار لشکر افاق که در شصت ترا
 کسیکه بر دی تو بجان نکرده چو قوس
 ملازم است که بر جسم کار دشوار است
 ز کر طاعنی طاعون گرفته این بش
 کجا در ذرع آهنگین ز رخسار بید
 ز قدر اول بر شانه ده کوکب را
 ز آب تیغ تو این شد است از دور
 همیشه که درین نه چراغ دار سپهر
 شمع مجلس اقبال پا و شاه جهان

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند سیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سیر
 چه همه خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پرور زه سپهر سیمین تیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

در شکایت خط

چرخ زین نمود خیمه صبح ای نگار
 ترک تو که یک نظر افکند آید پدید
 مردم دیده توانی دور ز چشم مرد
 در شکن رلف خویش با همه آفت
 بو که بیان وصال سرو تواید بر
 مویچه ز روشد بیکر من تا ترا
 خج مراعل تر ز بر طاس زر

خیزم بر فکن سبک مشکب
 زین دو عروین حبش سحر رومی هزار
 آب ز رویم ز نه نفسی اشک و آ
 این دل گشته را پیش پشیمان آ
 ما شده روی ترا و آن شکل زیر خار
 مایه حلقه زو بر طرف لاله زار
 لعل ترا و شرک عقد و آبدار

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند سیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سیر
 چه همه خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پرور زه سپهر سیمین تیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند سیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سیر
 چه همه خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پرور زه سپهر سیمین تیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

مکتوبہ دین مری

بیخون نبوی لفظ در آن
 دی از هر کجی شمشیر این نیز
 بسین از آن فرخ است
 این سازد و می
 جلیت بسین از آن ای
 تیره
 غیبت سیاه از آفرینا
 قادر از زبان
 هر که را در حروف
 از کاف

مجلس شورای ملی
شماره ۱۱۱۱

دینار کی رقم ۱۰۰۰ روپے
مقرر ہے۔

چل کی حدود
یعنی کہ حدود فضائی
مست و ملکہ
علاء اللہ تعالیٰ
فیروز حضرت علی اکرم
علیہ السلام
زین العابدین
مولد از قریب
یعنی مقرب و نزدیک
ادار کرم
شکوہی

خلق تو قوه توان چنین دین علیه گر قصب فرق تو یا بدیوئی بد در جسم باد ملک مایع و جسم تو اند آنکه می جیب بود این چو ت گشت ساقی برکت از خنده بن جمجم آب ز کس مبارک چو رستان ملک بر سر کوشش بنو ز سیر لبا سان چو صدقه محمد روح بن از خضر ماه نو پیش درین خاکدان شمع شمع تا سو جیش حبش جمله بدیک تنه تا جسم جمل نمیه نیست گلی باو بتا می حق چو پیم بنوق تو گر چه درین بحر شعر یافت بسی عقد	دست تو وقع تو این بیم و آن لغت از سحر بر کشد سپهر من ستار این رخسار تاج دار و آن رخسار حیدر چون علم آتش یافت ز دست یسار باو وفات نکار پیش بخاطر سیر داو گله را باو این فلک ناکار از غم دل میکند لاله بفسق و کار صد گل خسار بین خسته ز برگ چار خاطر خود را چو زلف پیش ریشان با سپر آتشین رو سینه خنجر گذار ماه نورست شب گل به ثارست خار زلف عروسان رخ در ترق کارزار شاهد معنی نیافت بهتر ازین گوشتار
--	---

در مدح سلطان محمد شاه بن تيمور

مجموعه نقوش زرد و ابره بینا را نسترن زار فلک کرو نهان لاله زرد رومی سیر اند به نور آینه خویش حلقه زلف تو ما چند پریشان دارد ایمانه حال رخت حیدر آتش دارد یک دست تو که میو سکه کمان سیر است شورش آن منشی شد دل بران که نهان	خز خط جام میار از بی عشرت مارا روز مبر بر فلک آن سنبیل گل فوسار گر بخورشید کنی عرض رخ زیبارا دل سده گشته و آتشه ویر سووار میخ پر سوخته جان من شیدا را جان خود ساخته زنگه بجه منبارا پسته لعل تو بر و شکر گویند را
--	---

تقاریر بر صاحب
چون کمال غنی غیاث
نصف مدح بر سبک
مدح بر سبک
نقد از نوین و کهن
گل ناز و غنای
چون کمال غنی غیاث
نصف مدح بر سبک
مدح بر سبک
نقد از نوین و کهن
گل ناز و غنای
چون کمال غنی غیاث
نصف مدح بر سبک
مدح بر سبک
نقد از نوین و کهن
گل ناز و غنای

باز منصف و نقد از نوین و کهن
گل ناز و غنای
چون کمال غنی غیاث
نصف مدح بر سبک
مدح بر سبک
نقد از نوین و کهن
گل ناز و غنای

<p>بخیاری که برین لوح زمره و شش او که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت قلع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد زانکه در زرنگه تیغ گذاران سخن و رشک بر زرع و سان عبارت نقاد</p>	<p>از یکی میم زران و دو و نون طه را وسعت عرصه نه وائره بالا را گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را مقطع شعر مفقود به ازین وانا را گوشواری به ازین وانه سخن پیرا را</p>
<p>و تعریف قلعه ملی و مدح سلطان محمد شاه بن حسن خلق</p>	<p>هزار بار نشد و تر ز جنة الماویست محیط نه رهنس هفت طایر علم است نموده کمتر از آن نقطه که بر سر فاست که قصر قصیرش از خشت تان ستر است ز روی معنی هر بیت او پر از شعری است از آنکه تنگه شاه والی و نیاست که کمترین علامش هزار چون کسری است بعارض توجه و آفتاب را دعوی است میان تست که گوئی مبعوثی او نیست خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است که بر کنار هلاله زمره دین افغنی است خار چشم تو مردم فریب چون عواست که سالهاست که بعلن نذاب را جبر است که بر کنار ز خورشید یایه یلویی است لب تو خاک و رشا و یا و مسمی است</p>

بخیاری که برین لوح زمره و شش او
 که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت
 قلع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد
 زانکه در زرنگه تیغ گذاران سخن
 و رشک بر زرع و سان عبارت نقاد

از یکی میم زران و دو و نون طه را
 وسعت عرصه نه وائره بالا را
 گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را
 مقطع شعر مفقود به ازین وانا را
 گوشواری به ازین وانه سخن پیرا را

و تعریف قلعه ملی و مدح سلطان محمد شاه بن حسن خلق

هزار بار نشد و تر ز جنة الماویست
 محیط نه رهنس هفت طایر علم است
 نموده کمتر از آن نقطه که بر سر فاست
 که قصر قصیرش از خشت تان ستر است
 ز روی معنی هر بیت او پر از شعری است
 از آنکه تنگه شاه والی و نیاست
 که کمترین علامش هزار چون کسری است
 بعارض توجه و آفتاب را دعوی است
 میان تست که گوئی مبعوثی او نیست
 خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است
 که بر کنار هلاله زمره دین افغنی است
 خار چشم تو مردم فریب چون عواست
 که سالهاست که بعلن نذاب را جبر است
 که بر کنار ز خورشید یایه یلویی است
 لب تو خاک و رشا و یا و مسمی است

نصیب طالع

نصیب طالع جامه غلبه گری است

نصیب طالع جامه غلبه گری است
 سواد آیت اقبال و سوره شری است
 که زمین پاک تو کشف معضلات
 بهین که پاره او را ترنج ز نور است
 ولی دلی تو سرست خستمان ملی است
 محیط شجعت و شجعت روضه عقی است
 چو حسن خانه قارون فروز قهری است
 توئی که از ملک حاکم زمانه ند است
 برای پیشکش منزه شری شری است
 نفاذ امر تو چون فیض عات است
 بساط عرصه میدان عالم صغری است
 که نو خاطر تو شمع نهامی بدی است

توئی که قدر تو بر تر ز طارم اعلی است
 کتاب علم رستی که رایت زو
 بنی شمال ازان فانی تو در عالم
 ملک ز قهر تو هر صبح چاک زو خرقة
 اگر چه خصم تو در شست بنحیق بلا
 چه قلعه الیت جلالت که باره از وی
 به پیش قصر مایون تو رواق میخ
 توئی که از فلک سایه خدا لقب است
 از نیکه مندی شب جوهری پر سودا
 در نظام ترا کیب گوهر عالم
 پوشیه تا که خاک خنک گردون را
 دلیل قافله سالار شرع رای تو باد

در تعریف حسن که محمد شاه در وطنی کرده بود

کز فر عید و طلعت نوروز خوشتر است
 نفس نه و غنچه چهره هفت کسوت
 این شاه نیست عیسی نفس نه بر است
 بر قصر دین محمد جبریل چاکر است
 بهشت آسمان ز یک کس بهر کس است
 بر صفا هزار اختر خورشید افروز است
 کز بوی او شام لاکم مسطر است
 عطرش نثار خالیه جوشن کوثر است

این حسن نیست مجلس فردوس اکبر است
 این طلس مرصع نه تو بهر منیت
 این تخت نیست قبه عرش معظم است
 در مصر ملک یوسف موسی مهابت
 وزیر مال باز زر خیر الی شاه
 صفای عجبان که چو قمر گان کشید اند
 زان چار گوشه جبر زین میان حسن
 دودش سواد و دیده حوران جنت

نصیب طالع جامه غلبه گری است
 سواد آیت اقبال و سوره شری است
 که زمین پاک تو کشف معضلات
 بهین که پاره او را ترنج ز نور است
 ولی دلی تو سرست خستمان ملی است
 محیط شجعت و شجعت روضه عقی است
 چو حسن خانه قارون فروز قهری است
 توئی که از ملک حاکم زمانه ند است
 برای پیشکش منزه شری شری است
 نفاذ امر تو چون فیض عات است
 بساط عرصه میدان عالم صغری است
 که نو خاطر تو شمع نهامی بدی است

نصیب طالع جامه غلبه گری است
 سواد آیت اقبال و سوره شری است
 که زمین پاک تو کشف معضلات
 بهین که پاره او را ترنج ز نور است
 ولی دلی تو سرست خستمان ملی است
 محیط شجعت و شجعت روضه عقی است
 چو حسن خانه قارون فروز قهری است
 توئی که از ملک حاکم زمانه ند است
 برای پیشکش منزه شری شری است
 نفاذ امر تو چون فیض عات است
 بساط عرصه میدان عالم صغری است
 که نو خاطر تو شمع نهامی بدی است

فصل فی بیان احوال و مشیق
مست در این مقام
فصل فی بیان احوال و مشیق
مست در این مقام

روح محمد شاه در بیان ضعف حال و بیماری خود

که پیش بدین لال آفتاب تابان است
سفید آینه ماه همچو قطره ان است
درون خانه خودم بحلیه گردان است
و آب دیده خود خوار و زار و نهان است
از یک پرگش هفتامی خضانت است
اگر چه ناله نمودن که ره گریان است
هر کجا که صبار ابدی ^{چشم} جولان است
نزار و روز پر از تاب و سخت ^{پیشانی} تالان است
نور و خویش سجود و بر چو یار ^{بسیار} بیان است
که در میان دو بازو زخم ^{ناله} یکان است
طلبی گفت که این از خون ^{بخت} سحر است
حسود گفت که سر سام زهر ^{امری} افشان است
چو زلف تیره و تافته و پریشان ^{است} است
لبش کبود و شده چو ^{شیر} رو گردان است
جواب گفت هنوزش ^{بها} فراوان است
هنوز آب ^{گفت} ماش آب حیوان است
سواد سلسله زلف شاید ^{جانت} جانت است
تفاش ده که مرانده ^{بسیان} است
که شاخ گلبن ^{دین} انبار ^{است} است
که او بجان فول و تن ^{غلام} سلطان است

و وجود بر جان و کمال نقصان است
چو صبح خواب و خورش نی و هر دم او^{مش}
ز لاغی مرده را ماند و چو دم چشم
ضعیف تر شد از ان روی دیده که ز^{مش}
زمر و کنگم و چون مردم را روا پوشد
و دن پیر^{مش} تپ نیافت تا گیر و
جو بولش از سبک باخودش بخواهد برد
بسکل تار بریشتم که در بر چنگ است
زنج ریش که از ریش عمر بامه^{مش}
کمان مثال از ان روی نشت او^{مش}
چو از گری^{مش} بخش سکبری^{مش} آور و
طیب گفت که انا رعلت خود است
حک گفت که از روی وقت طالع او^{مش}
قوی^{مش} ضعیف شد سخت^{مش} مست^{مش} ز^{مش}
خبر^{مش} و عالم رسید و رساعت
هنوز خاک در ماس^{مش} چشم^{مش}
هنوز بر در^{مش} و و^{مش} ماس^{مش}
و عاش که شنیده بحق که جان^{مش}
ر آب حرمت خویش بخش برگ و^{مش}
شفاف^{مش} و او هم اندر زبان خداوندش

قصاید به سبوح ای
فصل دهم ۱۲
کمال و نقصان
صفت تضاد و سرود
مطلع دوم مصنف
باده چهارم ۱۳
صمیم بر شوین بر
بسی مصنف بدین
وقت قتلان با کبر
مستی رون درخت ۹۰
دشمن سیاه باشد ۱۱
مطلع ششم کرمی
کبر لذایز انداخت
جایای پوری ۱۲
کبر خورشید و یوسف
دفعه هفتم فضان
چند کرمی از جامه نو
کرمی و سحر دوم
کرمی و سحر اول
صفت کرمی و اعدا
کرمی و سحر اول
کرمی و سحر اول
کرمی و سحر اول

مجموعہ دست ۱۱
خانہ نمبر ۲۴۳
لاغر و درشت کتب
ستاد فاضل کبیر
عراق و قزوین
نقشہ اربعہ و
توضیح سلطانیہ
در اسباب
یاد و محفوظ
اولیٰ

و چو شمع این سوزند بگریه و بدم
 خدا یگان جهان کز مابین بغیش
 شنی که خاک در او بدیده شادمان
 شنی که بر او پرده دار غنچه است
 شنی که تابع امر خلیفه عهد است
 ز سنج دایره جاده او کی نقطه
 چراغ دیده برام کاستان درش
 همیشه تا که شمشاد و بنبراکه مه است
 همیشه تا که شمشاد و بنبراکه مه است
 بگوید و گمش از خیل خاکروبان باد
 بدست هر نیمه فرشته محاسن بدر

ز مهر خدمت سلطان جو صبح خدشت
 میان بهشت سپهر آفتاب لرز است
 نزار بارفرون تر از آب حیوانست
 شمشیر که بر او پیردار حاکمانست
 شمشیر که رافع ریایات شرع پیرو است
 عیطانه لعل چار طاق ارکانست
 فزاینده بهشت طاق کیوانست
 نزار کاشنه زرین بگر و یک خوانست
 چنانکه رستی روز و شب بنیانست
 هر آنکه در حشمت طاق و بهشت میگرد
 که او چون قلب اسد کلبه در آید

در تعریف روز و توصیف اقسام

آن می خندان گم و ساز زین بر سرش
صبح است خضر خوش لقافور حشمت آفاق
زان روی کاغذ است صبح سکنه آمین
ز غم سیه باغچه میکرد بازی در هوا
چون از دم گدازد روی زربشت
برداشت گردون بیخ زد و همکشان را که
آن دم که ملا و آسما آن بر داشت جام بر

نصیری مبارک دوم بدین بیای کجای در
 یکدم بخور و از باه اش ظمت برون شد
 مل خسرو عین ست صبح از زکطای
 سپردند گاه از قضا سمرغ زرین شهر
 افشاندند شد خون جگر بروی خاک
 کز چار رنگاری سپر گدشت نوک خنجر
 برویش افش سوی دوان بریادیم سر

و

آن نگینی گریبان نگر زلفت و یاد پریش
قدردان بجایو

وان کبر برق نشان کبر کبرف بالان کبر

[illegible]

ما در این روی زبان می آید که به واسطه و جرم زنگنه در

[illegible]

09

سید پرواز کاغذ سفید شہر
ملا دیوان پاکستان

بسم الله الرحمن الرحيم

طاهر

1947

کتابخانه

۱۰۵۱

کتابخانه

در بخش ناقص

مجلس

2%

و روی میباید از آن سپیده خاکسترش
 زیر قدم مفرش شود آینه اسکندرش
 و ز سر و آمارش تاب و پلکانش شد بحر
 طفله بود بروی شیر از دیده نیران چشم
 بر حیره ادا از دکان میخست بر سر غمخیزش
 فقره مکانش میدوید بر سر شاو کوشش
 و ز گریه بندیدی مرا سیاه و زویرش
 نه بدست تنگین برین بچگان و میوش
 چون افتد آن مشک و دود بر طرف گلکش
 و آن لاله نهالان نگردد آتش جان پرورش
 و ز سایه صندل بخیرین بسته بر طرف خوش
 تلخ گردد کام جهان بسته بنات آبکش
 سر زینین آویخته از راه لوصد اخگرش
 گردد دل مجروح را بر سر صبح و آورش
 بل آفتاب مهر کین از نعل نیران زش
 و ستف رخ و عیسی مکان روح ملک جاکش
 ز نقره خاش کمان در زنجیره تنگش
 عرش معلی ذره آن عکس را ای انورش
 و جام خواند از فلک خورشید باشد باخش
 نیوست کایه سوی لب شد بخامی پرورش
 آمد ز می سوی دکان بدویم بشیرش

ترکی میان رویان لنگی سخن چین بیزان
گر سوی تاریکی رعو آب تقاش از سرود
آن شاه عودی نقاب آور و چین دیر
برمه جوان زین تیر آفرینا بند و قیر
آن ماهی مشکین زبان دینچ و پاشد و لاه
آهن زبانش سید بندر طلسانش میدید
ورخته گل روی در زین شاه شکرش
این گرس پرسترن از مهران ماه خن
سرو و مرار کرده حلقه زندار سیه
ان پسته خندان گردان چشمه جوان نگه
در خون بسته شیرین بر برگ لاله قیرین
شاهور افق در جهان و بسته دوار و نهان
بر لاله غم نخسته بر صید مشب
آن دم که زوان بیوفا بر ورق دل تیغ
مولی الیور مشین سلطان محمد شاه دین
اولین جنت آشیان برسیه کیوان آستان
پیش بر او آمان ترکیت ازرق طلیان
خاف از تابانش سحر و قلم ز روشن قطره
که حکم داد بر ملک آید از الامم ملک
سفر بر باد باغ و بستی زین خوب
از کا و در غش نشان و مرغ و بای چکان
شکله ۱۲ صراحی ۱۱

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

سو سیف المکشان جیت خط خوش
 جواب ۱۲ این مطرب چه را کی بچ بودی شوهر
 گاه سجا آن نیم تونی کافلاک باشد
 لرق با بیت دار و او مال عشرت رور

ووزخیالات اعلیٰ کفر تشریف

پیران کنیز عرصه عالم بخت
 غنای خیال زانوده شهرش
 زان دم که زیر دامن صحبت مجربش
 نغمه سراسر مرغ سحر بر لب زرش
 همچون غموشاخ گونست بر سرش
 کبرفته و روان شده دامن برابرش
 بر شیرین تر ناس ز شیر داورش
 بسمل و مدید طبرف لاله ترش
 یعنی نبات رسته شد از تنگش
 و در کاسهای نقره بر سفره زرش

گر بر دوزخ گشته کافور عیش
پروین میانه و دیال مخمور
ماه چهارم هفته فزون شد ز میکش
خون ریزند بخان که تو گفت کاش
آتش سازد در شاه مظفر شش

ای صفت خوش طاق در این
از عدلت اربو و ابر چار و شوبه
شاه عجم غلم توئی فرمان و عالم توئی
و گلستان از روشناختی مست ترمج تو
در مچ محمد شاه تغلق و تعریف شش

شمع است روی و گل ز در بر سرش
 روی همدین بان شب زلی ترا و را
 زانغ سیه از راه واد را بود باز
 باو صبا پی زده و درست و شسته
 شست بایه و از او بوی خدا صا
 با شسته و گرفته است زیر و دم
 آموی شیرینش و دم که در دین
 این نعلت که داده شد آموی باو
 آن آفر که زیر پا است افرش
 بر دین فضل زمر و دید گشت
 و با آن شسته خال خوش را مات شور

پادشاه غفران که در زمین خوانده شد
بپایستاده بخت شفق طلوع کرد
تا از من و دو مشت خود دور ماند بدر
آن ترک خیم است که تفتیت و غلام
آن زلف را که بر گل ترشح منبت

همان بنده
 دودلورودی
 موقوفه کامی
 فخریه
 سوز زخم
 زنده
 شایخ غفران
 اسکن دود
 چشم
 ای خشنده

تاریخ و قیام
مفتوح به
مصطفیٰ علیہ السلام
احمد بن محمد بن
محمد بن احمد بن
رضا بن محمد بن
رضا بن محمد بن

شاه شهباز
 شاه گون
 شاه ورمی
 مرغ خورشید
 مایه دار
 کنیا دار
 قمری
 سوزن
 بیخ
 باغدار

79

۶۰

کتابخانه
دربار
شاه
روان
نایب
مندی
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

بسو خود زبان نبوی کند ترجمان اعدا را
 اگر مای ز روی شد که دریا خوست کلاک
 و آن منع که در خاک بر سر گردا زد
 بی سلطان بین بر فوجی خوشه عالمگیر
 و تمام امور ملک دین از بارگاه قدس
 الا تا خط مغرب با شفق شد رخ اغوش
 کتاب شیخ شاهی را که از روی معتبر بود

وینا محرمی و تعریف محبوب

ای شام سیر زان تو بهم شده کشت
 یا تو که آب از دوان گل سیرا به
 زده که خطا تو کند بروق ماه
 چشم تو که از غم زده تیر جگر دوز
 ناز و جگر در شد و بیکان بول رفت
 آن غم زده شب که به من نزل او شد
 یا او تو خاک جگر و خنکان را
 و کشت قلع می که جنبش کش گریون
 بر طاس فلک ساغر مهر که نیست خود
 در تشنه این آتش اندیشه ای که
 آن شاه که در معرکه خاک خشم زشت
 ماه سیر زان که بشیر خویش
 ای صیت جلال تو سبق برده نفاق

ایستاد میرزا یحیی قزوینی صاحب کتاب

۱۵۵۹

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قصاید در جلیج

طول فلک از عرض می افتادگی از بهار قضا زد و قلم زد و گسترش پنهان بشود پیر شب از دیو عیش ز رافت غایت که سین پوشش از خسف چو مای که بر آید ز چو کش	در قصر با یون تو که عرصه سقش حاصل چو شونت نباید که سرش را تا وقت قرآن با سپر خور ز قهار تا بر سر بندوی شب از جرم خورش خورشید بقا باد و نشه و روی حدورا
--	--

قصیده دیگر

سفره گلزار را باز کند شب نهان کاسه سیمین ماه بر طبق آسمان زانکه میان محیط از و طرف شد و مار سیه حلقه زد بر طرف گلستان تا پیر یاکند بدر شفق خورشید آن نیت بخرم تو مشتری در میان شاخ تر خیل است بروق ارغوان بهت بران محصیت ورمی سایش زلف پیش بروی فساد چشم کشا و نوا شاه ملک آیین ماه فلک آستان آدم موسی قدم صید را حمد توان گوشه خورشید را همچو خط و ستان پیش تو چو بین شود و صف کین چین در شب عدل تو گرگ مالش با می بمان کم بود از نقطه عرصه بر و و جهان	خورچند قصر ز بر این سیر خوان لشکند این قرص ز بر این سیر خوان چشمه نی نم برد لای جی را خاک در عمل ساحری که غریت خطت چشمه با جی رسیدیخ مه نوفرست نیت جزا بروی تو ماه نومی بر سر آن نه خط و عارضت آن نه بنفشه گل ترک تو خفته دمام و خرم محراب است چشم از انصاف شاه مائل طاعت شد خضر سکندر نگین بود سیحی حسین شاه محمد علم ماه ستاره چاکران پرچم خجوتی تو در شکن خود گرفت ای که بر روز خبر و خجسته برام چرخ روز و نهامی تو مرگ مالش نامی عدو حلقه درگاه است دایره کاندرو
--	--

پیش ای بوزن
توان استقامت
ای شکر
چونم پیری
ای که
جسد ای سیده
توان است
عشق از کتب
چشمه با جی
نیت جزا
آن نه خط
ترک تو
چشم از
خضر سکندر
شاه محمد
پرچم خجوتی
ای که بر
روز و نهامی
حلقه درگاه

چشمه با جی
نیت جزا
آن نه خط
ترک تو
چشم از
خضر سکندر
شاه محمد
پرچم خجوتی
ای که بر
روز و نهامی
حلقه درگاه

۹۶۸

حسنیہ مولوی اور محمد راشد

[illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

[illegible]

آفتاب نیرین
فوت

نہی نہی نہی نہی نہی نہی نہی نہی

قضايا بيئية

مجلس شورای اسلامی

درست زردواجی یافت باز چشمه جوان
چو هم بالای ترک روز شد جعدیه شب
مهر نیران عدل شاه انجم رسی محبت
اگر خوشدین را چیدین گفتن مجاز آمد
خدیو مشرق و مغرب محمد شاه بن خلق
وران رفو که از گرو سپه ابر سید جوشد
زرد کوش و ساز برای خصم چنگ
فقد برای یکرانش قصدا رقد در آن
تقریب قصه قوسش نگا و صورت در قه
کنند امید پیرایه زخو و دروغ شه پید
بیک حمله چنان سهم افتادند فضا ی خرج
و را با جاده نوبزیران یکے گردون
رباید و و ایش زرق صبح خنجر زان
قبای غم کنند و در بز قمرش زنگی گریان
زرق ایت بخش دشمن فقد و جرم
برای نصرتش آنهم ملایک و ارباب هم
زهی داو و جهان او اگر ز گا و ارتو
باب تیغ شه درست روی خاک برو
ز سهیم پنجه شیر علم در شیه ز رزمت
نواک پیل سیامت اکو اینان خاکست
چنان باریت برق زمین از پایت

ز روی زن شد کافور مشک و ز بویان
 فرونی سوی جعد آید چو بالاقصدان
 کمی در جانب چپ شد فرونی سوی شد
 بتحقیق ست شانسها نهبتان میان
 که خورشید است از تنش میان سرازاران
 ز برق تنها گرد و هوا را تیرا باران
 بسان برق دوازده گشت شاه و سرمدان
 گذار از ازل تنش فلک اول و لک راجان
 عطار در سیرش سپارد زهر در میان
 شود خورشید چون سایه زیر خورشید
 که بگریزند از تیرش دو عالم سوچاران
 در او غلط دهاهی بجرک کی نصبان
 ستاندر ز راجش زوست رستم و ستان
 کلاه زرمند بسته ز مهرش و می خندان
 بدان و بسکیه از جبرش نیاید ز خستگان
 بیش حاجان صف کشیده است چون کمان
 که پشت شیر خونی گشته از بار خندان
 که خم هم گزیده بنید چشم خردار و جوانان
 فتنه شیر فلک بر خاک همچون رخ شادان
 که افکند ست بر چرخ بازی از سر
 که ساکن گشت این یک گوی با تخریب نه چندان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله
والحمد لله رب العالمين

قصاید و رباعیات

نوشہ افیاب حبیب الرحمن

تاریخ و جغرافیہ

محمد زوی ابن نقیبا

مفتیان فاضلین

المفتي فاضل
السيوطي

42

در روح مهدی خود شخص تعریف صحیح و صفت محبوب

گرد یک دم و ن جش پیش از خراب
 پیش را کشا و از سیر نره شهاب
 بیغنه زین کشید باز ز خلق غراب
 مرغ طرحی بچنگ و رته و من رباب
 سومی عقیقش روان فانه و خوش
 و رخ محراب او خفته و دست خراب
 گز ووشبه میچید بر زمین لعل ناب
 پیش چ زلفین خوش روی نرین بر تاب
 بر رخ ماروی نه طره صفت تاب تاب
 بر رخ پروین که دید از و میوه و حجاب
 مار سیه حلقه زو بر طرف آفتاب
 پیش شمشاه ملک خسرو شیرین خواب
 آدم مجلس جهان خضر سکند خراب
 کرم و حش و آفتاب و آفتاب و سراب
 حاکم روی زمین کرده ماست خطاب
 مسکن الیاس را بچگفت بر ده باب
 آتش شمشیر تو آب رخ بو تراب
 میکند انگشت مرا م بره بر آتش کباب
 اگر گس نه بال خرج زیر پرش چون باب
 چون سر بیان کند نوک و ناب و ناب

بیهوش کشیدند و می زدن نقاب
 از علم آفتاب قبه ماه اوفت و
 چون فروغ خورش طوطی ز بال چرخ
 کبک خزامان من قصص کمان چین و تیر
 دریم آمد چو جان دلبزم امار خزع
 از غناب ادرسته و درسته کمر
 گفت چنین برادر کویست بهر تو
 گفتش ای جان جان از من مایل چنان
 بر لب آب بنه جام حفت و سپیدم
 چو کشتای صورتش لب تان لب
 جادو زلفت ز شک بر گل تر خاشاک
 شور لبی می کنم از لب شیرین تو
 عیسی عرش آشیان موی طور آستان
 ای کف لک نجش تو قلمم و در جاب
 شاه محمد علم داده سپهرت لقب
 و دره عباس اسفنج خست داده نور
 خلق تو قدر تو این حسن و آن حسین
 یکبارم چرخ بطخ خاص شست
 از کعبه چرخ تو بال کشاید بود
 برده و سایه عدل تو پرورده شد

[illegible][illegible]

طریق آفاق بیخ و بن
 ای مالک ابروی ۱۲
 ای قطره کعبه شش
 میکند ۱۳
 نام تو از سرم بر
 تو چشم لاف ۱۴
 بزرگ استون نام بارگاه
 مدح می خون نام کوی
 ندان نگار ای کیهان
 بخت تو از زلف آید
 هر که جدا خدایه از
 از آمدن خود خدایه از
 بر آن ۱۵
 چنانکه نام چنانست
 ای ۱۶

خدا کرد و برگشتن مشک تر نه
 مشک شفق شمال من نهین و ستاره مر

ای سید اربابان
ای سید اربابان
ای سید اربابان

قصاید بر جلیج
 لکتن کمر بند
 افکندن باختر
 انداختن برین
 ۶۴

<p>مفضل مراوت ار کند قلب است جهان قصه جلال است ار کند قمر در آسمان رفت کوه حاتم تو بر در عرش تیغ فرو چون لب یار و زمان شاخ ننگه فشان سخت امامت من از تحت تو سرفراز شد آتش طبع من بر تو بزم رخ سحر را بان</p>	<p>ماور خاک را مکان بستم بر سر نه مطلع آفتاب را بر خط باختر نه شاید اگر محبت را در عوض کمر نه گر گشت پایی خواش را بر خلی سپر نه نام مرا چه کرد و از بنده تاجور نه بر پیشانی یار مرا قد رفیع بر نه</p>
---	--

در مدح سلطان محمد شاه تغلق مشتمل بر خیالات شب چرخیات

<p>نهار شام که سلطان هند یعنی ماه بدو چرخ بهند و شب مروارید نمود و جوهر شب شکر سوا زمان ضمان شد و در سو و شب نیانی گرفت روی زمین را سحر اوق کلریر ابوالمجاد اعظم و علی عدا امام محیط نقطه عالم جهان عدل و کرم قصا توان و قدرت که بر در او حصا راه توان آب یافت در فیت چو دید چشم از ان بر سر زین پیوسته غبار خیل تو با خط و لبه ان ماند ز بی کمان ترانه آسمان صید قصا چو خواست که هم تک بود فافشا زهر زرم تو بر چار طاق زنگار سه</p>	<p>گرفته عرصه تسلیم بندر اسبیه که تا جمال پوشید ترک زر و کلاه زهر انکه در دست زرش و منهد بگاه که بر دست زرش صداقت گواه چو خیمه سایه حق آفتاب برش بپا خدایگان سلاطین دین محمد شاه در اشرف محمد اساس دین اله شیشه گدای شود و زمان گدای شاه که چرخ ریگ کبودی نمودش از کجا چاه که مین تخت تو چون جاجان نه چاه که هر دو گوشه خورشید میکنند سیاه برای خرم زهر شتری شید بر ماه قدر بطنه بگفتش ز سه و باغ تپاه زهر سیخ عمود محمد زهر خورگاه</p>
---	--

آن را کاشن من غل
 فغان غافل نعلان
 باطلان غافل نعلان
 ان غافل
 قنات
 برای بخت کبریا
 فخر و خفت ایام
 سبای شب بانی
 نیدان و فغان
 فغان
 نقصان
 بدو و در شب
 ابدان و در شب
 خلیج بانی و غبار
 خط و شید روی
 آفتاب
 خانه و نور و حلقه
 شمشیر خوار و کرب
 این غفلت و غفلت
 غفلت

۶۵

قصاید به پنج
مضامین از
میرزا...

چو سفت و شش زعفران میان نه خنجر نهاد بر سر خود دست خویش چون برمه	زمین بساط کف پای تست زان رسته صعود مشیه چو در شیه خلافت زد
ازین تبر حیه بود لا اله الا الله بیارگاه عبودیت الله و له	سکینه از دربار تو اجتناب گرفت همیشه تا که بود طالبان عجب را
بگرد قلعه جاده تو صد نه ارسیه خواب سدره مآب تو از جان صد نه	ساده بود تبا بند نصرت یزدان مان تو تا بابد و در جهان که تازه ترست

در مدح محمد شاه بن ملقب

شعر سپید بر کرده چرخ کبود خاره خاتون روزش آوده از نعل گامواره	باز از کعبه زرشه حبیب صبح پاره شب که بود حامل شیش و آن شد از مهر
تیغ بر نه در کف آن طفل شیر خواره گوئی که شب سپیده نو می کنند و باره	بگیر خجسته لشکر زنگ از جبین چو گرفت بر روی شاه خور کو مهر شاه دارد
ای از حصار جابست نه طعه نیم باره شد نوع و س گل را دین هزار باره	سلطان هفت قلیم و ارای چار ملت در گلستان جابست از سبک زر کشی کرد
بر آسمان تخت نه چرخ یک ستاره زین هزار شمع در یک چراغ واره	در گلستان بخت یک برگ شست بر و نه ششم رواق گردون در طاق کبریات
از تیغ روضه رنگت دوزخ کی شراره که در درای زرین که در قباي خاره	از خلق نافه بویت فردوس یک نمایم خرد و بزرگ عصر ند خلعت تو نیک
خورشید همچو کوشش بر سر زندگتاره چون ناوک سحر و از نه سپر گذاره	گرد میان نه بند و دشمن مکر خجسته تیر دعا کشادم شب برد دام عمرت
مهر را به تیغ قهرت هر نه کند سپاره زان چار گوشه تخت عالم کی کناره	تا هفت جلد صحف با هفت آیه زر در طول عرض ملکوت بادا چنانکه باشد

ارکان منصف
فخانت منقول
عقبت از
منطقه
عقاب
سرخ آسمان دارد
عقاب
اعتبار شجاع
پسیده نمی از دانش
زمان آید و بای از
محاکم و صلوات
شعر
فدای سبک از کرب
بن سید
را چو خیار
ازین غنای و صفت
نشان
نیمه
نیمه
نیمه

ای که در آفتاب
ای که در عالم
نیمه

ای رانده بر زبان مبارک هزار بار
شش زمین ندارد بر روی آسمان
درست باز و خور بدو هزار بار
چون کشت برفن بجوی فن
در تمام شهر محمد بن سید
خویش که از خاسن خود خاک این جهان
خویش که بی گمان گمان بکند و بهج
خویش که خیر نام وی از خاک این دشت
آن را که ما و شاه خطایش چشم بکند

ان ابرو چنين بلال درختانست
 يا پاره سيمی است که به جلا بگشاید
 يا پاره لباس سرخو برق است
 يا زرد قواری است که بر جیب کبوت
 يا ابرو زلیت که بر شمع غرق است
 يا حلقه گوش شمع آیدم است
 يا جوان فلک در نظر مردم صاف
 بی مشوا ماه صیام ایدل چار
 عرض مشوا صفت سی پاره روزه
 مشوا زگیوی نگاران

يا غنچ سیمین بنت شکر بالست
 يا ماه سیمین است که در غل بالست
 يا آینه از روی کا کشتان است
 يا بر شیرین ز بهار کمان است
 يا شک سیریل شمشاد جهانست
 يا نعل سیم مرکب سلطان زمان است
 يا قرص دست و پی نمیدانست
 يا گو در قرح قالب تو شربت نبات
 يا گو بر ورق جرم تو طغرای امان است
 يا کان راسیا جهیت که در لاله شان است

لباس پوشیده و لباس خست آنها را بچندین کمر و طر و جامه در فرود آمد.

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

ای مست باد عشق و مجلس مجازی
چند از قد و عذارین ششاد و لاله صنی
زان چشم گیر عورت کا نذر خم و دو حجاب
زان زلف گیر کتک کا دل شکستہ شد
رویش نشان و پشت اماران کناره
تا یک کلیجہ زر زردی بدست ار
امروز گیر عورت زان بادشاہ عاوی
اندم کہ صورتش نامی عاق سازد
کو چتر اہ سایش کو لشکر جہان گیس
گر کشتری گروی صندوق مرقش
دربار گاہ شاہی خدیت گزین کز ایش
ورسکہ قبولش زر خلاص گردے
بی واسطہ کند حق ہر صبح این خطابت
زان روز کا فایت گردو سپاہ غم خو
گر مدح شہر الی شہا پو بدر چاچی
وارای دہر کورست کنیت ابو لجا بد
گردو جو گل موجودت گر جہتیش پنبہ
آن تن کہ یک مرموی از خط شہ کشد
ای شاعر زندانی الکاف و نوع اقوا

وی دهن چپست راسایه فلک علم
کوهی است که در خرفش صدف بود
خشک در عالم را از یک سر سوزن کم
بر سبز و شطراوست دریا فلک کیم
حور از سر زلف خود بست بر مهرچشم
ز آتش نهر اسد شیر و می بگریزم
کعبه ایامت یاد با صور قیامت صم
آب نهد هر گز در بزم شته عالم
این در ترست آن خاک این شد گلایه
این آبجیات آن آب دهن اوست
این زمره وادی آن دوده اروم
ترسای جنب باشد اروم نند از اوج
بر تارک شیر چرخ خنجر زنده برم
شمیر دور ویت بادیر جان عدوم

وی پای تخت را کرسی فلک هشتم
سطحی که وقارت رست بر نقطه خطا
آن خمیه که جاهت زود و آن اویدند
ان بحر گریست و دست که بگاه جود
روزیکه برایت افروخت مهر رایت
گر قمر تو گرداند تاثیر ز خا^{رای تو} صیت^{علم}
آن حجه که از نامت لفظی نبرد خطبه
با گوهر نظم من بحسب سخن عشق^ش
کین بگل کلیت آن خا^{آن} این لعل خوشاب
ای رخ نبات آن شراب سرشک غم
این قهقهه و حست آن قنقش کاغذ
هر جا^{بجای} این مؤن از فاخته^{آواز} فتح شد^ش
شیریکه ز روار و دشت ره و اوقات
نابر طبق ماهت کلک و دوزبان رس

نام سوزی بگرید
شده و اندر
فانکه سوزی که فاخته
کناده تر سوزی
جنب نیک که
ارغ و دم غنیمت
میشا به شاد
چرخ و یارین گول
بواجول درگاه
بنی عی
سید

در تہذیب عشق محازی

شنام را بطرف روم پراچین ساز
زان دیو مجاورت لقمه شیرین ساز
از دوزخساره خود صفیه زرین ساز
حقه دید چرا درج ورا گین ساز
چند پیوسته زغم ابروی پر چین ساز
الف قامت خود چند سر سبز ساز

مایکی ای عاشق پرده پروین ساز
 خسروان را که جان شقیه وصل تواند
 مایکی ای عاشق سرگشته بوم خطایشان
 لب یارست عقیقی بدوئی مروارید
 رف یارست یکی حلقه زده مارسیاه
 عین جوان نبود در خم نون خبر سر صا
 ۱۲ ۱۲

[illegible]

۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹

میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب
بر سر یک گوشه خوان عطایت دیده جم
دوستان چون چنگ یک باغ انگشت با
آسمان پشت پات خم شده تاب
سده قصر مایوت چه ایوان فلک
و مزار خاکسایت برشی خاتون ماه
تا بوجو زوی قضایای که باشد مملکت

عرض بنیادش تمامی میل کی ساخته
هر نوای کز دعای رب سب ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو ساخته
باصل ۱۱

قطعه در مریح مدح

ای که در فوجهای منشور امام المومنین
مام خاصیت زبان خاص عام سرق عو
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو
گوشه و پلیر دار الملک علی ابن مان
تا بگردن و میان ز نشیند چون نگین
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست
صبح را از زبان تا بخود و حاجی و مشی
بزم تو باغ جهان ست و عدوی بدگر
تا بیزیر هفت شوره جازن و زرش اند

مبداء القاب تو سلطان اعظم
از پس سلطان بن خان و د عالم آید
هفت دریا کمتر از یک قطره شبنم
جاوی ششم رواق هفت طارم آمد
هر که پشت پشت حلقه همچو خاتم آمد
چون جباب نیک بقای بر سر یکدم آمد
گوشه دستار از ششم علم آمد
شک آسا بهیتم نار جنبم آمد
کافیم مگر مثل تو از نسل آدم آمد

قطعه دیگر

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم

زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر
سپهر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب
بر سر یک گوشه خوان عطایت دیده جم
دوستان چون چنگ یک باغ انگشت با
آسمان پشت پات خم شده تاب
سده قصر مایوت چه ایوان فلک
و مزار خاکسایت برشی خاتون ماه
تا بوجو زوی قضایای که باشد مملکت
عرض بنیادش تمامی میل کی ساخته
هر نوای کز دعای رب سب ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو ساخته
باصل ۱۱
میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب
بر سر یک گوشه خوان عطایت دیده جم
دوستان چون چنگ یک باغ انگشت با
آسمان پشت پات خم شده تاب
سده قصر مایوت چه ایوان فلک
و مزار خاکسایت برشی خاتون ماه
تا بوجو زوی قضایای که باشد مملکت
عرض بنیادش تمامی میل کی ساخته
هر نوای کز دعای رب سب ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو ساخته
باصل ۱۱
میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب
بر سر یک گوشه خوان عطایت دیده جم
دوستان چون چنگ یک باغ انگشت با
آسمان پشت پات خم شده تاب
سده قصر مایوت چه ایوان فلک
و مزار خاکسایت برشی خاتون ماه
تا بوجو زوی قضایای که باشد مملکت
عرض بنیادش تمامی میل کی ساخته
هر نوای کز دعای رب سب ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو ساخته
باصل ۱۱

ای که در فوجهای منشور امام المومنین
مام خاصیت زبان خاص عام سرق عو
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو
گوشه و پلیر دار الملک علی ابن مان
تا بگردن و میان ز نشیند چون نگین
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست
صبح را از زبان تا بخود و حاجی و مشی
بزم تو باغ جهان ست و عدوی بدگر
تا بیزیر هفت شوره جازن و زرش اند

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم
زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر
سپهر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

قصاید در مدح حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت سید الشهدا و حضرت ائمه اطهار علیهم السلام

آستین جلالت بسوزن خورشید گمانش از پی آن سیکند ز خانه برون چو خورشید بر از خضم طبع گریخت مقبره کور خاکش چنان کشید بر زیر شب تقابلی تو با داورین آن صبحی	خیال نقیش بقار فلک گشت خسیر که روز معرکه دل جوی دشمنان شد تیر که سرگردش افتاد و جان نمود بضر که ماند از غم ایام در سبیل عمر که چرخ ز ریزش چرخ لاجور و بریر
--	--

قطعه دیگر

بهرام فریدون ساری کله بر زرم در خانه هجرت تو نواسازد وان غازی فاکر را چون چرخ زنان کرد از سبب تیغ تو خورشید سپهر گرد از برق شان تو شانه شترق از کف که چرخ نه انبان را بر خاک زند تا سر در حلقه بزم شه تا گوش نهند جانها	چشمیت سایه بر شرق خوراندازد پیل تو بچرخ آید تیغ تو سر اندازد بالای سرش علی و سید را زندازد وز سهم کمان تو جبریل پر اندازد بانه شیرینا شمشیر زر اندازد پلیت بسوزند از عرشین اندازد بخر خوش این قطعه در پای تر اندازد
---	---

قطعه دیگر

ای محمد فخر خیز دل و عباس کوه ای ز حکم تو برافروزه همه شرع رسول چو دریا که در سبزه بهنگی باشد ز رشدا ز ابر کف تو عوض نم باران خام صاحب یوان تو در نظم انور گرد و گردی کنی ز رفت سلسله ز و ما است سید سر که چو بر کف آید	آبتین اب و مومید و همیشه لولا وی ز عدل تو بر آسوده همه خلق خدا کف و شمشیر یاب تو بود و زوغا باز ماندست از ان روی دلمان دیا شب به روز از بلالی شده گشت خدا رو میان سید سر اور و همه با وفا بر رخ ماه فشان در وین مور و چیا
---	---

سبب ساری کله
نورانی علی و فاطمه
آفتاب بر زمین
بنی بخت یار
از دلیلی که
سبب ساری کله
نورانی علی و فاطمه
آفتاب بر زمین
بنی بخت یار
از دلیلی که
سبب ساری کله
نورانی علی و فاطمه
آفتاب بر زمین
بنی بخت یار
از دلیلی که

قصاید در مدح حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت زینب و حضرت سید الشهدا و حضرت ائمه اطهار علیهم السلام

۱۰۱
الحق شکر و در حقیقت
میخیزد منور شود
باصطفا بی شکست
منصور و نورش ظاهر
با علاقت
علا با حقین
بغیر کمالین
در هیچ جایگاه
آفریده نمی گشت
و عجب باز

زودت در زمان اہل سنیہ از زبان بدر چاچی شکر اذاخت

قطر

جسم سجد ام اصل حاکم ملک	ای که بهرام چرخ چاکرت
آفتابیکه پنج پادشاه ^{۱۲} نوش	سوی پروین زند ساغرست
آسمانیکم چار ماه ^{۱۳} نش	بر جیش میکشد اسقرست
آتش آفریدوز قطره ^{۱۴} آند	که دل خصم سوخت خجرت
شتری را آسمان جلال	نور خورشید ظل افست
سوره فتح مصحف اقبال	آیت رایت منظمست
سلطنت هر کجا که زمر آراست	ساغر آفتاب در خورشست

قطعه دیگر در بهمن ناصر الدین شاعر

ناصرالدین که از عهد عباسی
گفت یافتی منم ز جبار الله
نیک باشد اگر دشمن رخسار
نیک نام است آنکه در مجلس
چون خلیف را بجا تواند گفت
بویوسف در لب از ان افتاد
خاک بر نسق آن که از سر چهل
سنگ بر چشم آن که شناسد
آف بران را صدی که زیر حنجر
گر بخورشید لاف ز گوشتش
آینه آب کینه خویش

1/10 10 10

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱۱

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

فصل

10

[illegible]

١٠٠

2

١٠٠

7

بر شیر خفته که نه غافل ز رای است

سبحون شکرانہ مادہ صفت ہی ہے
آواز سنجیدہ

بکر و گمار که ارواح مآور و پیر
 فروغ شمع و آفر زمان که دیدید
 بانکه بر در این بار که هزار هزار
 کسان زیر کلا بند بر درش امرو
 که انده در همه آفاق از صدر و بدو
 مدرسان طلبه جامعان اموالده
 شهبان ترک و خراسان شام و مصر و عراق

مراسم و عالم به بندگی دادند
نیازمند به از خود مرا و ستاوند
الو ضیفه و عشق و شاهی را وند
که بوسه علی را این و م علم ستاوند
که برورش عوض بهدگان ناستاوند
چون مضیان طلبی شوقان با وند
برین درند و بان بندگی همه ستاوند

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

انکه حاصلش رسل خستیدست
 گفت در صحت تو امیدست
 بدرفش به زرقین خوششیدست
 تروازده نو فرزان را قبا ستفادست

ای تمهت راز غالیه برنجیه
 آخر شب ره ^{نام برده ۱۱} ^{نام برده ۱۲} ساز
 ماه وقت طالع ^{نام برده ۱۱} ^{نام برده ۱۲} نور و مد
 شیر ز به نیزه چون بر
 چاشنگه و عراق ساز آ هنگ
 راست گویم رو مخا ^{نام برده ۱۱} ^{نام برده ۱۲} را
 بوسه نواز بعد زوال ^{نام برده ۱۱} ^{نام برده ۱۲}

افاقیت بزی پرده قیاسیه
رو ۱۲۰۰
صحبدم پرده راودی کیم
۱۲۰۰
پیش بر جیس افاق پاشا ۱۲۰۰
پرده است کسیر ۱۲۰۰
ماشوی بر سر ۱۲۰۰
در زوال ای ۱۲۰۰
ای صغیر تو افاق ۱۲۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

غم و ناله که مستی را کند
 می بود و جام غم را اندازد
 راست نیم جانست از خود
 نمود خنک و خندان بر دهان
 بدو که سخن می باید چون
 صبح دل را می سازد
 از دل و جان جوهرش را آفرید
 زین مستی را آفرید

۱۱

مستند



۱۳۰۰

۱۰۰

۱۳۴۲

مکتبہ اسلامیہ

وہی ہے جس نے

و علی بابا

انصافی علی وروانہ

شماره ۱۲۱

الحمد لله رب العالمين

فی الغیب

فانظر

کتابخانه عمومی

فصل پنجم

11

<p>تو حرف اول بر شعبه گیر از پس آن بنیم شاه جهان و بیان این قطعه</p>	<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر پله قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه افیم انجا که غرض مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش بلاز وند چون هر اگر چه سایه چپ سیه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان غنیمت اگر شتر غلام و راست انقسیم انجا که بحر فضل ملاطمه زند و دریم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و اتمالی امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بنجو ویم بیرستان بار که ذوالجلال او</p>
<p>و حرف آخر بر اصل تا برون آید امیر مجلس باو میبدم شکر خایه</p>	<p>قطعه در شرح خورشید</p>
<p>ملک و دگون را بیکه جوینیم چون تیغ مهر نه شکم عریض بر دیم وز لعل سپ حلقه کش گوش صیریم دارای تخت مرتبه سد سکند ریم بر حسب عدوی بزدانین خنجیم پیرایه بند شجرت و هفت کشوریم بر فوق سروران همه عالم انسیم سیر مع را تمیبه بازوی شهریم و آفتاب جام کف است و خوریم و انجا که شهر علم عمارت شود و دریم چون صبح جام مهر بوقت سحر خوریم و اعتقاد تابع شرع پی میبریم موقوف پنج نوبت الله اکبریم گاه نیا و نفلس محسوس و مضطربیم بهستی ز ما مجوی که از نیت کتریم</p>	<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر پله قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه افیم انجا که غرض مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش بلاز وند چون هر اگر چه سایه چپ سیه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان غنیمت اگر شتر غلام و راست انقسیم انجا که بحر فضل ملاطمه زند و دریم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و اتمالی امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بنجو ویم بیرستان بار که ذوالجلال او</p>
<p>قطعه در شرح خورشید</p>	<p>بفرق ماه و امن سبزه در است آن جام زر که بر سر طاقش زمر است</p>

١٠٠

مادامہ

اسکون ہو

1092

قلی بنیاد بنیاد

تتميز

بالتحریر میرزا محمد

روزنامه
شماره ۱۱۷
تیرماه ۱۳۰۵
چهارشنبه ۱۳
روزنامه
شماره ۱۱۸
پنجشنبه ۱۴
روزنامه
شماره ۱۱۹
شنبه ۱۵
روزنامه
شماره ۱۲۰
یکشنبه ۱۶
روزنامه
شماره ۱۲۱
دوشنبه ۱۷
روزنامه
شماره ۱۲۲
سه شنبه ۱۸
روزنامه
شماره ۱۲۳
چهارشنبه ۱۹
روزنامه
شماره ۱۲۴
پنجشنبه ۲۰
روزنامه
شماره ۱۲۵
شنبه ۲۱
روزنامه
شماره ۱۲۶
یکشنبه ۲۲
روزنامه
شماره ۱۲۷
دوشنبه ۲۳
روزنامه
شماره ۱۲۸
سه شنبه ۲۴
روزنامه
شماره ۱۲۹
چهارشنبه ۲۵
روزنامه
شماره ۱۳۰
پنجشنبه ۲۶
روزنامه
شماره ۱۳۱
شنبه ۲۷
روزنامه
شماره ۱۳۲
یکشنبه ۲۸
روزنامه
شماره ۱۳۳
دوشنبه ۲۹
روزنامه
شماره ۱۳۴
سه شنبه ۳۰
روزنامه
شماره ۱۳۵
چهارشنبه ۳۱

[illegible]

ایک

مجلس

مطالع پذیرفته بود اکنون که زمانه بطول انجامیده اول ابدی غریب الوجودش گمروند
 و متاع تجار از ان نشانی مانند و نیز بانه اسوی و ستانی مانند اندازند و نورانی تمام شهرت
 نوکشوار شاد در سال و شش صد و نود و از هجرت مقصد به ده پانزده رسید
 و صبح شبی که بال بر خود بالنده ماه رمضان بدرگرویده زیور ختم پویشید فقط

تمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای نام تو جز بهر جا نهی	لاست بحد تو زیبا نهی	از اهل حسد و کمال ادراک
در کینه تو هست ما عرفا ک	از ما برسان در و وجید	بر روح رسول پاک احمد
بر آل و صحابه اش پس از و	رحمت باد از تو پیوسته	بعد ازین برای ما بقدرت

کز نیکان بلند بیت کور نشو است که قصاید پر جاج درستان معانی شمع ماه فشرخته است و ادراک
 طبع و قاف و نقش و گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خورشید می شکند
 و علوم و معانیش و عوایدش مقابل با نظم و قیاس می کند و اسرارش کائناتش کائنات الیا قوت و المرحبان
 و فراد عوایدش الم یطیسن این قلم و کاجان و چون این عروس زیبا شد رخا درین
 خیز و زان مطیع نشی نول کشور غازه طبع بر رو کشید و در نظر نظار گسیان مشتاق آماوه
 جاده آتیا که دیدنده سراپا عصیان کترین اهل جهان عاری از علم و فن مابلد شاه راه سخن
 گنگار خنی و جلی محمد باو علی غنی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصور باعث عنایت
 از هیچ نمیداند و در مره ما بران لب بحرف و حکایت نیچین باندیس از نظم ثانی و حل غوامض
 و ضافات بعض فوائدین کتاب هیچ این عجا که پر زحمت و فرسنگ لغات و کنایاتش
 که عقده اگر کار آن تواند کشاد و بهر حال می و مگر نفع خواهد و او فراسهم ساخت و بکده اکثر اشارتیش

انجام تشييعات و تدفینات و احداث خاص و کتب نفیست کتب مرآتیه است که به دست من
توافق و خاطر صاحب نظران محکم و در وقت اخیر اینک به خانی فضل بیرون قدم بگذارم
راجه تصدیق و بیدارم و در وقت اینک از کربان امیدوارم

از ناز کواکب	از دایم کوه خیز تنه شک	اثر سرور را شک	ناله از لعل
از دم نام سوزی برگ	که هر چی قهقهه در دست	طلس بیاد شب	چو باد افغان چو بوی گلشن
کتاب نژد و پاژد	آفتاب ساغر شربا	افزون رخ	این شکر چو کبر
ارقم مار پیچ	ایزدانه این قصیده	اذان صریح سلم	اثر نشان مقدم
آصف بن خیاف و پهلوان	آب حیات مراد از سخن	آب از غوان خون	ادویه شادمانده نام ساز
آقا پدیده	آینه رو لالا ماه	آتش گویا لب	آنان سر بسجده تارکان
آینه صلب	اعلی کنایه از برج عقیقه	اوبه شب و آسمان	این علامت غور و بزم کجاست
آب الپار الحریه	آینه اسکندر کاغذ	آب جام حساب	آهسته آتش نشان آفتاب
آدام چشمه	آب شور اشک	آبریشم تار چنگ	آیین نام باد شاست
بسیار کوه و کوه گشتی	اطلس مراد از ابر	آتش تر شراب	آب بزم اشک سنج
از کوب جانب نشال	آبریز سپهری جنبش	اندکی ای فلک و قمر	آنچه تنگ دورای جاب
بجکان دو اشک و بزم	نقاط خالفت رنگ او باشد	اثر شفق آلوده اشک سنج	آتش باد آور لب
برو برج حمل	آتش بزم از پیش چرخ	آینه مهر خسار	آویزهای قیر حروف
برکشان پر آب	ارش نام پهلوان	آتش کنایه از خسار	از دایم سیاه سر سلم
برقم خسار	اجم نیستان	آب خشک پیاله	آب بیان آتش بسیار گرم
بر پیاله	ابن قراضه اهل دولت	آور لب و خون	اشک زلزل کواکب
بکرانها اشعار نو	چو قراضه ریزه ز رست	ایوان باد بزم سلطان	آهسته ز آفتاب
بازرین پندیر و آفتاب	ایام کف از اندازد به خیزن	افسران قوت غور شمشیر	امام چابین حضرت علی
برگ نمیشه حروف	شبان و شب بسیار نور	آورد تیغ	پیش شمشیر بر کوه خاند افغان
برق شک کاغذ	دری نام جنگه کف از اندازن	آورد	ازین دامن رغبت
بادبان مراد از شاخ		آورد	ازین نر

بادی اسپر	بشیره بلند	پنج دریا انگشتان	ترک سیاه خدا قشلم
بادام چک چکان که شتر را	باغده پنجه بر زده نهنگ	پایله زرد و پاره زرد	تاجدار بالای دار
پشتی خرمیاله با قدر سبزه	کاله و اینجا مراد کوکب	دوپاره غفر آفتاب	تاریکی و تیرداد
بر سوس نام شگل کوکب	بهر دست مدوح	پرده سبز زانده و دکان	تش تش تیشه بزرگ
بوشاه جهانگیر عالم بالا آفتاب	بیچاره کمر با	اعتبار کوکب	سحق پرده
بو خفت بود	بیک بای جمل تی اورد	پنج نون انگشتان	توده نام گیاه
بمد حل شده شراب	باد تشین غلب آفتاب	پنج شوی مطرب زهره	تیمه
بنیله زر ستاره	بق غلب چکل چیت	اعتبار انکه برای شوش	باب الکمار انگشته
برگ چنار دست	پوشاله مراد از ان دندان	سیاره از انچه آفتاب خوش	شریا اشک دزدان
برگیر کی از تو ای کجوف	بخرد بوی و هن	پنجیده مار خواب و لب	قشبان کنایه پشش
که دال است بقرینه مقام	باختر مغرب	پسته شور لب	باب اکیم العربی
با کینه و از ان الف حال	بام زحل آسمان ختم	پدرام آراسته	پنج چشم
با چار و جارش ای هان	بیت پشه نه خند کمال	پنیا کسوت سفید	جانی نام ستاره که بیت خنای
لال چار و کج که چاه شش شود	بوسلیک نام پرده از تو	باب الکمار الهوائیه	جیش جیش تاریکی و تبسم
و از ان چار حل موجود میگردد	باب لبار الفارسیه	ترک مت چشم	جام زرد و آفتاب
جان و دوش گرو پاک و چاه	پسته و هن	تیر عطارد	خبر ده که خبر غلط
بار جازبان گرد و از ان نیم	پنج لال انگشتان	قن غم و شفت	کینه نشود و آن سحر بر است
برای چو و چار جاست	پروین دندان و جاب	تبا شیر روشنی و نیل و چین	و از ان جیم جیم اصل آید
باشکونی بازگونی	پسته مرجان ش لب لعل	و بعضی بطا معرب	خبر ده که صد پش وین
بکر چرخ زهره	پستان شب ماه	سنگ نای لعل شاگان	صوت قاف موجود گردد
بلغم نام کی از اولیا که بجا	و شیرش کنایه از شعاع او	ترسا پایله	جنیت اسب کو تل
او خست موی تیر که قرار شد	پیل بالا ای برابر	تاج لعل ترک زرد و تیرنج	جامه فر عید است و آبی است
و حق او عای بکر زاده و دود	قدیل یعنی بسیار	ز ساس ترک سنان از کجا	جود بفتح باران

بسمه	چشمه سیاب کواکب	خرمن ماه	آزار بر سلخ ماه ابلان
جان محسوب	چشمه ترو وین صرا	خون لیم شرب سرخ	تا بعدش سال کسری
جسم حضرت سلیمان	چرب فیه	نقش انگشت چرخ و ختم	یکماه موجود گرد و در بند
باب الحیم الفارسی	چشمه بی نم آفتاب	سرخ و سفید باشند	از لوند گویند
چاره زن و چاراد و چار لیج	چوگان مشکین زلف	خوان زر روی زرد	خلق بختین کنه شن
چاه نصر	چاه رخندان	خضر مراد از امام	خورتی نام محل بهرام
چنگ کنایه از هلال	چاهرم کتاب و آن لعل	خاک کاغذ	باب الدال المهمله
چاه زهره برج سنبه که خا	چرخ واره چرخان و قیل	خروج رب و مراد و اهل	درج در وین
چاه زهره است	چوگان سیمین هلال	خورشید رو	دانه کنایه از تاره
چین رخ و کاغذ	چرخ زدن مراد و حرکت	خجور زده آفتاب	دانه غیر مردک
چتر مراد و فلک باعتبار خیم	چرخ و قاره ای فلک	خاتون هفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
چشمه میوان فوان امام	قار و دره شیشه است	خیمه بنر و خیمه جو و زرد	دو شکافی شرب جسته خود
چاره ای ده چار بار که	باب احکام المهمله	آسمان	که بگریه ویند
چراغ شد و مراد از آن میست	حبشه دوات	خون خروس شرب	دق کنایه از سکه
چاوش نام شکی از کواکب	حلقه دار غلام	خار خط رخسار	دوشین حروف
چاوشکی مراد از چار لفظ	حوال نام طایفه سفید و زرد	خشک و تر نیک و بد	دشت از آفتابک و زرد
چاه اعتبار عقد حاصل کی میست	حصاه سنگ زره	خضات چلت	دواج چادر
لفظ جام از آن بون آید	حینی نام پرده میستی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک سطو و ظرف
چادر راه و چادر ستاراه	باب انحاء المهمله	خاکستر کنایه از مراد	دخک دو دندان و حباب
روشنی او	خور آفتاب و خورون	خون بسته لب	دزم فسه
چاره صد یعنی خرد اهل	خشت زرد خیمه زین و خرو	خسته مسرعه بخور و خند	دق آفتاب ماه تمام
چشمه می و دره ای مردم	شرق و خود بو او محمول	که راه شمس قمری در آلبام	دیو هفت سر آسمان نیله
نیک دلیل اند	مراد از آفتاب	کیسالت اند باشد بخان	دو خروس دب و صغرو اکبر

دو برج مشهور	دو عروس صفت و مرموک	دو کنایه از گدائے	باعتبار ناخن
دریا شرباب	دریای قار آسمان	درم ریز سکه زن	رشن بازو
دود سیاه خط و زلف	دریا کف دست مدوح	دوده خالص	رشته و فایده صفت و
دو چل یعنی چل و دو مراد	دل زمرگ چه مراد	دماغ تپاه خیال فاسد	روان سیح جیح چارم
از ان دو لبست چه عدوان	از دل قلب و از زکرم	دوان نهید تعویذ بنده زلف	رشن بالفتح سافت دو
همین قدر باشد	و مقلوب کرم مرگ است	و میر هلاک	دست نهی گولی
دو نام چو بود از ان و شمشیر	و این بختین پنج ستاره اند	باب المراد جمله	رقیه بر بن خفیه ضنون
دو نور باو مغرب	نیزل قمر که در عمل و پیروز	روی چو نیار یعنی زرد	زنگ ریزگان آفتاب
دل سال رمضان که عکس است	کور کردو	رو کاغذ	روای نام پرده از سوتی
در تبین سخن گفتن	دار عظمی فلک منجم	رو می مغرب صبح اعتبار تپا	رشت نام پرده دیگر
دو بل نریز پرده و طاعت	و درون شکل و دوباره بعد	روم روی رخ و ز کاغذ	باب المراد جمله
و مراد از ان یا باعتبار عدد	شق القمر	روز با غم قیامت	زین باغ و زین صدف
و مراد از بل هزار مراد و	واحوال بوا و مجهول	رخص نام تاکه و دیار	وزین سپر آفتاب
هزاران غین حاصل شود	و گاه باو شان و چه تره که	تین ای اثر و فلک است	نزدق در یاد کشتی شرب
و آیه رخسار	سلاطین جبهت شستن ساو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
و بره زرد و درشت مشرق	و بیای کله شب	رابع بموحده کست	زین پیک الملق باعتبار حجم
آفتاب	دو دانه مشک مردک	رین حاصل	زنده دانه که طایر از گلو برزد
و گاه و روشنت ای کم	و پوشه با لکن ابر باعتبار رقی	رشته برین تنگ نفی	وزین بچی اندازد
کا و پرستی میکند	دوده خانه ان	رخصا خف رختان	زعفرانی معجز متاب
در عدد و بون ایشار آمدن	و میر سیاه نهی کاتل	روی رنگی جبین مسلم	زنگی شب
از جت غت و مرتبه	و ایامی گون می مقصود سیم	روا عودی شب	زواجین و روشنی آفتاب
و میر باران	و رفته بختین سپر	ر باب ابر	زین کنایه بدن ان
و یک نهی کاسه گدائی	و رگ بختین طلقه و زرخ	رو میان ماه فضا گشتان	زین تیر مسلم

فهرستک بدیحاچ

زال پلاسوش خیک	زرد پوشان مهراده بهر	سودا	سوز پیریای عرب مراداران
که عاقلش از پیر چو کند و با	خیام ستارگان آسمان	سکندر	میست چو دیار ابر علی گیم گویند
زنگی زو جاسته لم زین بار	تروین بجا و بول نیزه کو چک	سابق شعبان چو نیم کج	و چون سوز یگیندی کرد
زراغ سیاه شب	زنج زدن لاف و طعنه زدن	سحر رخسار	سیاه دار سبب زده
زرقب انور چو قلوب	باب لرامر الهاسیه	سفره زین رو زرد	سیاغر تبر که زرد رنگ
زیر زرت	زاده مراد قطره خوی و دین	سیمین کمان ماه نو	و نام پادشاهی بزرگ
زرد و شمشادش قلم زین	شیخ نصیب مراد از اشک سرخ	سپاهک روشنی آفتاب	سیه پیل ابر
زرقان رخ زرد	و رخ متنه باشد	سفره شب	سگ کنایه از منزل قر
زبان شعله نام ستاره کرم	شارخا بیوده	سفیده روز	عوانام که بکشی گسست
طلوعش و عتاب میشود	باب السهین المصلح	سنبل دونه زلف	سبز کبوتر مراد از جبریل
زاده کوکار فسیون	سلطان عالم خدا تعالی	ستاره جوهر شیر چشم	سندان آله انگران
زنگی گریان شب اعتبار	سدر سپر مواکب نشسته	سلسله سطوح	که بران آهین رانده گویند
پیش بنم	که حیوانات نباتات معده تپانند	سرخول نامگی از کوکب	نهدی نهانی و هم نگه آینهی شاه
زین زرقاب و شفق	سه و قدر و سه و چهار نباتات	سی و یک دانه قصیده	که باغ بر تخته در بزرگدو
زواله گلوله آرد	سبز تیغ و خط و فلک	سی و یک شعر	حلقه بران زندا صاحبخانه
زیر نام گیاهی زرد	سنبل تر خط	سرای شتری برج حوت	خنوار شود
زنجیر زلف	سمن زار رخسار	ساغر زنگار مهر ماه	سمط و سمیطه عقد کمر غمخیزه
زرد رنگ افغی زرقان	ستاره اشک	سود کنایه از خط و سیاه	سبرال با کسری بران
زنگی بچه نیا مردک	شکسته زنگی زلف	سقطه ساقط الاعتبار	سیه بادام قلم
زردین انفی خط سبز و زرد	سپر کنایه از آفتاب	سبز لباسان بهشتیان	ستان نهدی چت
زنگاری سپر آسمان	سرفشان سخن غم گویند	جکسری دیوانگی	سیاوس نام پادشاه
زرد خط سرخ	سنبل مرغول سوز چوید	سیاه کاغذ و اشک	سرخ شمرده شو
زراغ مراد از ابر	تصدیم زرد کنایه با شمع	سیاه زلف	سرسین کنایه از گنج

سپاهان نام برده از موسیقی	دشمن و تسلیم زر	شاه حرم آباد لایزال و دعا	طفل منهد و مردک
باب الشین المبحر	شکر نشان کردن لب سخن	جل شان	طوطی پران گردن بستان
شکر لب بوسه	نیکو گفتن	باب الصاوا المملکه	سجده گان
شیشه نناد ناز دل	شاخ مری آله جربلیت	صفه کنار خسار	طوطی شنب
شهادت	شور و اضطراب کند حسرت ناید	صف مور خط	طوطی شکر خای معنی کنه
شاه منبر و شاه چین شا	شب بان دزدان	صبح رو	مراد از شاعر شیرین گو
خاوه و شاه باز و شمع	شاخ باد طبع که بدان	صفه روشنی و غمی در رخ رو	طوطی بنیاد طاق انصر
لکن چارم و شمع و اق خضر	شرب خورند	صاد چشم	وطاس آبگون و طاس نبر
و شیر و شاه تیر و زده	شیشه بالکسر آواز اپ	صفه میان لپچیت	آسمان
و شان زین و شاه انحران	شکر گون گل کنایه از چیرگی	صوت چار صد صوت	طوطی سده نشین جبریل
و شاه باکی و شاهین نازند	زرد و موسی با یک چون خواب	چنان چار صد عدد دارد	طفل روی گوش و ف
آفتاب	مخل وارد -	صبح دوم صبح صادق	طاس سیکون ششم سفید ماه
شاه رنگ و شاه شام ماه	شاد روان خیمه	صدره بالضم پیر این	طوطی طادوس پر آهان با
شیر و شیر کردن و شیر نربج	شاخ شاخ ریزه ریزه	صفه علامت برج نور	کواکب
سد	شبه شکایت سیاه و ملو	صاب عصاه و خوت تلخ	طوطی لعل پیاله شراب
شش حبت تمام عالم	ازان مردک	باب الصاوا المعجمه	طاسک چرم طاسی
شفق روی سخن و خون	شعر بهنج جامه	ضعف گل یکصد چو عدد	باشد بر سر زده
شام و شب دوات	شهر حرص	گل نچاه است	طوطی سلب سبز جامه
وزلف و خط	شاخ گوزن لال	ضرغام شیر	طادوس سده و آشیان
شیر کاغذ و صبح و رختی	شاره چادر و دستار	ضرب بختین شمشیر	جبریل علیه السلام
شب نشسته زلف	شوره درخت گز و گیاه	باب الطامرا المملکه	طفل قلم
شاه حبش شب	زمین شور و خاکی که بدان	طاسک معصفه آفتاب	طوطی پیغمبر صلی الله علیه و سلم
شاخ و غفران شک و قدر	باروت سازند	طشت زر آفتاب	طوطی بلال

طبق نام مرضی است که در پای ستوران میشود	و عاری ز اندوده آفتاب	غنچه دهن کنایه از کون غالبه مو	قنابکس پنهان فرائد و گرد باب القاف
طافم کیوان فلک زحل	عقد مروارید اشک فلک	غزال شب آفتاب	قوة تکمه
یعنی چشم چو کین زحل است	عاشق تخته باغ جبریل	غوره بود و مجول غنچه	قلم پنهان کف دست
طریال بنا به بلند	عقب رخسار با اعتبار	غبه ناشکفته	با اعتبار انگشتان
طفاوه بالضم دایره گرد	زکات	غاب همیشه	قطره آب متغ
دایره آفتاب	غیر زنجیر رنگ مو	غشقی سیاهی	قبره زرق و قرص زرافت
طصل شیشه آفتاب به تابش	علاج کماند	غوره انگور خام که	قوس ابرو
طراز الفتح نام شهری حسن خیز	عازر مرویکه بجای حشر	میشش باشد	قوود قصاص
باب الظاهر المعجمه	علیه السلام	باب القاف	قیر شب
ظلمات و دوات	زنده شده بود	فیروزه روا آسمان	قدراول ستارگان را
ظلمه ابعوش نام معاری	عجز نام ستاره آشی	فندق عبارت انگشتان	در روشنی شش مرتبه نام
باب العین المعجمه	عطیه کبری کیصد سبیل	فروخانه سر و وزیر	از بسیار روشن قدر اول
عقیق اشک سحر و لب	عزت اولی خدا یا مختل اول	ای خلوتخانه سر ماه بینی	و همچنین تیرج
و شراب	عالم صغری دنیا	برج سلطان که آبی است	قوس در محراب
عقد شریا و ندان	عقرب شبرنگ زلف	و ماه زار برای نیات آفتاب	قطران روغن سیاه
عقیسی مروارید بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
و فاضل	عمارت نه ماه نه فلک	فنگ پرستی ست سفید	دل اسد سین است و آن
عقاب اسب	عجب نفیخ اول و ثالث	فردا قیامت	علامت شمس
عشبر زلف و شب	عراق نام پرده از موسیقی	فروش شعله و ستار	قلما اسب
خط و دلو	عشاق نام پرده دیگر از موسیقی	فلمات و شست	قلم جمع قلمه ای سحر بهر چرخ
عوس خاوه و عفتای رزق	باب العین المعجمه	فستیق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیره
شهر و زین پر و شمشیر	غنچه پیرین آن عبارت دانا	فروش معرود و وزمین	قرباب با کسر خلاف شمشیر

تقاره	پاره	کاوسه زر قطره زرد	گل بادام کاغذ	لعل در پاش لب سنجک
تقعه	آواز	کمر با قلم زرد	گند نامی لاله نشان شمشیر	لبان سیمه سارگان
باب الکاف العربیه	کوش	مراود شراب	خونیز	شکر بند شب
کیکوس نام شکی از کوب	کش بغل و نام شهری و	ترکتان	گل به تبارست خاری	نخچه و نخشه شعله اش
کافور شک	روز	کافور	گل نشا و خار برابرست	لعل ستاره باب جتبار
گرگس زرین	پر	کافور	گنگ سخن چین قلم	سخن خون
نظر و نسیه واقع در شکر	کبود غدیر آسمان	کافور	کافور شک شراب در جوش	گلن ز مردین تهمان
کمان سیم	کود مراد از سرین	کافور	گردون مراود شراب	لعل بالفتح روشنی و لعل
کم معنی اندک و نفی مطلق	کرباسپ نام پیر طماسب	کافور	گوی سیم رخسار	پاره گیاه شک میان گیاه
برود آه چنانکه گویند	کاغذین جامه سفید	کافور	باب اللام	لوگوی نشو و قطره شبنم
کم شوی شو سحر	کتاب نفیتمین گیاهی است	کافور	لاله شراب و خون	لالی سیه شب
فرایده جبتند و بسیار	که از ان سرن و کاغذ	کافور	درخ	لباچه حاف
کم یافتند ای نیافتند	سازند	کافور	شکر زنگبار خط	لولی بچه متلون
کیش ترکش و مرار جوا	کاسه آب اشک	کافور	لالی چشم مردک	لعل زمره نقاب شراب
که خانه عطاری است	کوره میوه نور سیده	کافور	ولالا غلام حبشه است	باجتبار شیشه که سبزه است
کاسه لعل چشم گیان	کدوی زنگار و کلیج زرد	کافور	لولوی تر اشک	لعل سیاه زیزاله رجوب
کله	کشتی زر و کلاه زر	کافور	لاستان همان لاله نیست	باعتبار منی
کاسه نقره چشم سفید ماه و کوف	کافور	کافور	نصرت شعر یا افتاد	باب ای
کوکبه	باب الکاف الفایه	کافور	و مراود از ان خسار خست	ماه نو نشان و قلم و ایر
کشتی لعل پاره لاله	گل شراب و رخسار	کافور	لباس آل عباسی سیاه	ماهی بچکان گشتان
کلیه زر روشن	گرگ سیاهی و ب صبح کافور	کافور	لعل حل شده و لعل آب	ماه کاغذ و رخ و لعل آب
کوکب لعل رخ آن	کوهی اشک	کافور	اشک سرخ	ماه سر خرگاه با برش
کری زرین کوکب	گوی زر کوکب	کافور	گلن پرده مفلک با کوکب	که مدور است

شک گل پوش خاکه خیار	مال و مخدو عدد لفظ و	ماه چهار هفته بلال	نه دانه نه پدرونه شوهر
رامی پوشد	که صد باشد و مراد	مرش نفع اول و ثلث	و نه خم فیروزه و نه چکان
بای برج حوت و	از ان فاست	شهریت در شام که بوتر	نه خوان و نه لکن و نه قلعه
پیاله شراب	منجیق فلاخن معرب	انجا خوب میشود و مراد	مینا و نه مرغی نه فلک
شک تر شب	من چپ نیک	انجا لامکان	نقطه لعل وین
متفرغ فیروز کنایه از	مرج قلمدان چار پهلوی	مرجان اشک سخن	نگرک شوخ چشم معشوق
روشنی	بای زین قلم زین	منزل بهتم کتاب ختم	نسرین و بدان و اشک
مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مثال فسرمان	قرآن شریف چه در بهشت	نیل چادر و نیلی خیم
ماه و هفته کنایه از	مینای لعل انداز تیغ خور	روز مقرر کرده اند	و نیلی قفس آسمان
پیاله که دور باشد	همه با طهارت و طیبان	خبر اصدق مراد از خدای	نه طارم شش و نه نه آسمان
ماده ریز و ماده دار	موتی اندک	تقل	که در شش روز پیدا شد
خاوم خوان گستر	مرغ تجله نور	شک زره شکل لعل	نقره روز و رخ و آنچه بد
مرغان آسمی جارفان	معلق نور و مهد مینا	با اعتبار و خم	ماند مثل کاغذ و غیره
مصطفی نه جلد نه فلک	آسمان	مصطفی شراب خانه	نقطه یا قوت آفتاب
مرز و مجر زین و	مورچه خطر رخ و حر	منقل کانون	وین محبوب
مرغ زین و مچ زین	ماه بنور شب	مریخ	سنگ نیلگون تیغ
آفتاب و مچ با دریشه	ای ماه نور و مچ و شب	موی نام نام پسر شیر	نقطه زر و نکدان زر
خیمه است	منجوق ماهیچه علم	ایه نام پرده از موسیقی	آفتاب
شک زلف و شب و آنچه	میسر زرا اندود ماه	مخالفت نام پرده و گیر	نون ابرو
بدان ماند	موی و دیگر موی که برض	مخالفت نام پرده و گیر	نیمه نیمه سے عدد و عدد
مریم سر نه شوهر	در دیده پیدا شود	باب النون	لفظ نیمه شصت است
مغلوب یم	مرغ صراحی شرب	لسترن اشک و اختر	آن سی باشد و مراد از ان
دوست	مار سفید صبح صاف	نگرک بخواب چشم شوق	حرف لام

نیچ باعتی تاجی عبد و هر دو لفظ	نوکی فتح نون و نیم خط	هفت آیت ز و هفت شمع	یا قوت ترو یا قوت ابد است
نو و نیچ باعتبار تساوی عدد	سر هر جزا یعنی مقدار	سیع سیاره	یا قوت حمر اشرا ب سرخ
لفظین که شصت باشد	مرغان که لغیر نیز آمده	بند دنیا مردک	یکی ای چل که عدلین لفظ
تقدیر زرو اشک	نیم پیشه که بایه	هفت خواهران بنات	است
نبات خط	نهادند نام پرده مستقی	بند و تیغ باعتبار آنکه سیار	یکی بدو و چل با ده که عد
تیلوفر زلف و مثل آن	باب الواو	هفت قلعه هفت آسمان	لفظ و باشد و حاصل آن
ترو و تاجان قیمت خرمی	ورق لاله رخ	هر استون نام قصر محمد	لفظی است
نقش دوسه بار و دو صید و دو	ورم مراد از زیادتی	هفت شاد و روان هفت قلم	یک کد مراد از آن آرد
نیم یعنی صد که عدلین لفظ	ورقا کبوتر و فاخته	هفت امام خلفا عباسیه	صورت
نه چرخ سبعة و سیاره در	و برق کند	بامه سه	یک تنه کیه و تنها
وزن	و بیض روشنی	چاره مخفف همواره	یک مردم جوکی
بخشش	باب الهام	او تعالی	یاره دست برهن
بنی بر وزن حی و آن لفظ	بند و گل ز قیاس ب عتبا	هروج گل ز آسمان	یشک چار و ندان شین
نقش بند و روح مراد از آن است	ستارگان	هشت میلین هشت	بیاع و با هم
و مراد از روح و بخار و حی و نبات	هرا سانه اسپ	باب الیا الی الحقیقه	یوسف زرین رسن و
نقادان علوی کواکب	بند کنایه از مغرب و دوتا	نیچ دندان	زرین سب آفتاب

خانم الطبع

الحمد لله که عیال نافع و مصطلحات و تشبیهات و استعارات قصائد بر چای مولفه مجمع کمال است بهیچ سعادت شرمیه بر سمار تحقیق قطب دائرة تدقیق غزل و لیب نعمه ساری گلستان لذت قمری سروستان براعت کشف غوامض علوم عقلی و نقلی مولوچای دوی علی شاکر حرمه التمدید طبع جناب منشی لعل کشور واقع کانپور در ماه نومبر ۱۲۸۵

CALL No. { ف ۸۹۱۵۵۱ ب ۲۱ ق ۱ ACC. NO. ۱۳۳۴۰۱ (۵)

AUTHOR پروالدین چایچ

TITLE

Acc. No. ۱۳۳۴۰۱
Class No. ۸۹۱۵۵۱ Book No. ب ۲۱ ق ۱

Author

Title قصائد پروالدین چایچ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

